# 13 Surah Ar-Ra'ad
## Tafsir Kashaf-al-asrar wa Uddat-ul- Abraar
# Abul Fadhl Rasheeduddin Al-Meybodi
# (Khwaja Abdullah Ansari)

## تفسير سورة الرعد
## تفسير كشف الاسرار و عُدّة الابرار
## ابوا الفضل رشيدالدين الميبدوي
## شاگرد خواجه عبدالله الانصاري هروي (هراتي)

# 13- سورة الرعد- مكية

## 1 النوبة الاولى
## آيه 1 الي 7

**المر ۚ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ ۗ وَالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ** {1}

**اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ۖ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۖ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ ۖ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى ۚ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ بِلِقَاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ** {2}

**وَهُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَجَعَلَ فِيهَا رَوَاسِيَ وَأَنْهَارًا ۖ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ جَعَلَ فِيهَا زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ ۖ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ** {3}

**وَفِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَىٰ بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَىٰ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ** {4}

**وَإِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ أَإِذَا كُنَّا تُرَابًا أَإِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ ۗ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ ۖ وَأُولَٰئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ ۖ وَأُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ** {5}

**وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلَاتُ ۗ وَإِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلَىٰ ظُلْمِهِمْ ۖ وَإِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ** {6}

**وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ ۗ إِنَّمَا أَنْتَ مُنْذِرٌ ۖ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ** {7}

## نوبة الاولي

«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ» بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان

«المر تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ» اين حروف قرآن آيات و سخنان آن نامه است كه خداى تعالى فرستاد،

«وَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» و آنچه فرو فرستاده آمد بتو از خداوند تو،

«الْحَقُّ» راستست و درست،

«وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لا يُؤْمِنُونَ (1)» لكن بيشتر مردمان بنمی‌گروند.

«اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّماواتِ» اللَّه تعالى اوست كه برداشت هفت آسمان،

«بِغَيْرِ عَمَدٍ» بى ستون،

«تَرَوْنَها» مى بينيد،

«ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ» آن گه پس مستوى شد بر عرش،

«وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ» و نرم كرد و روان و فرمان بردار آفتاب و ماه را،

«كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى» تا هر دو مى‌روند هنگامى نام زد كرده را،

«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ» كار مى‌گرداند و مى‌راند و پيش مى‌برد،

«يُفَصِّلُ الْآياتِ» نشانها پيدا مى‌كند

«لَعَلَّكُمْ بِلِقاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ (2)» تا مگر شما برستاخيز و ديدار خداوند خويش گرويدنى راست بگرويد.

«وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ» او آنست كه زمين را پهن باز كشيد،

«وَ جَعَلَ فِيها رَواسِيَ» و كوه‌هاى بلند در آن لنگر كرد،

«وَ أَنْهاراً» و جويها ساخت روان،

«وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ جَعَلَ فِيها» و از هر ميوه‌اى كرد در آن،

«زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» جفت جفت،،

«يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ» شب تاريك در سر روز روشن می‌كشد،
«إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ» در آن نشانهای پيداست،
«لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (3)»گروهی را كه انديشه كنند.
«وَ فِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ» و در زمين پاره‌هايی است از يكديگر نزديك، «وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ» و رزانی از انگورها،
«وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ» و كشت زار و خرما بنان،
«صِنْوانٌ» درختان دو ساق و سه ساق و چهار ساق،
«وَ غَيْرُ صِنْوانٍ» و يك ساق،
«يُسْقى بِماءٍ واحِدٍ» از يك آب همه را آب ميدهند،
«وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ» و ما لختی را از آن بر ديگر فضل می‌دهيم در شيرينی و نيكويی و بزرگی و همواری و در رنگ و بوی و طعم و جنس،
«إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ» در آن نشانهايی روشن است،
«لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (4)» ايشان را كه دريابند.
«وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ» و اگر شگفت داری، شگفتست سخن ايشان،
«أَ إِذا كُنَّا تُراباً» باش ما آن گه كه خاك گرديم،
«أَ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» باش ما در آفرينش نو خواهيم بود،
«أُولئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ» ايشان آنند كه خداوند خويش را كافر شدند،
«وَ أُولئِكَ الْأَغْلالُ فِي أَعْناقِهِمْ» و ايشان آنند كه فلهاست در گردنهای ايشان،
«وَ أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ» و ايشانند كه آتشيانند،
«هُمْ فِيها خالِدُونَ (5)» ايشان در آن جاودان.
«وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ» برستاخيز می‌شتابند ناگرويده و ايمان نياورده،
«وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ» و گذشت پيش از ايشان،
«الْمَثُلاتُ» عقوبت های گوناگون
«وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ» و خداوند تو با آمرزگاری خداونديست مردمان را،
«عَلى ظُلْمِهِمْ» با آن ستم كه ايشان بر خود می‌كنند،

«وَ إِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقابِ (6)» و خداوند تو سخت عقوبتست.
«وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا» و مى‌گويند ايشان كه كافر شدند،
«لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ» كه چرا فرو فرستاده نمى‌آيد بر محمد (صلي الله عليه وسلم) آيتى از خداوند او،
«إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ» تو بيم نماى آگاه كننده‌اى،
«وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ (7)» و هر قومى را داعى ايست باز خواننده‌اى.

## النوبة الثانية

بدانك اين سوره چهل و سه (43) آيت است
و هشتصد و پنجاه و پنج (855) كلمه
و سه هزار و پانصد و شش (3506) حرفست،
جمله بمكّه فرو آمد بقول جماعتى مفسران.
و بقول ابن عباس و مجاهد جمله بمدينه فرو آمد
و قول درست آنست كه بمكه فرو آمد مگر دو آيت:

- «هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفاً وَ طَمَعاً» (13.12) و اين را قصّه ايست كه بآن رسيم شرح دهيم،
- ديگر آيت «وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا (13.43)».

و در اين سوره دو آيت منسوخ است:

- يكى مجمع على نسخها
- و ديگر مختلف فى نسخها.
  - امّا آنكه باجماع منسوخ است:
«وَ إِنْ ما نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ» بآيت سيف منسوخ است،
  - آيت ديگر: «وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلى ظُلْمِهِمْ» بقول بعضى محكم است و بقول بعضى منسوخ و ناسخها قوله: «إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ»

و در فضيلت سوره ابىّ كعب روايت كند از مصطفى (صلي الله عليه وسلم) قال: من قرأ سورة الرّعد اعطى من الاجر عشر حسنات بوزن كلّ سحاب مضى و كلّ سحاب يكون الى يوم القيامة و كان يوم القيامة من

الموفین بعهد اللَّه.
«بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ المر»
قال ابن عباس معناه انا اللَّه اعلم و ارى،
و الكلام فى تأويل الحروف قد سبق،
«تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ» اینجا سخن تمام شد و معناه تلك الاخبار الّتى قصصتها عليك من خبر يوسف و غيره هى آيات الكتاب الذى انزلته على الانبياء قبلك.
می‌گوید ای محمّد آن قصّه‌های پیغامبران که بر تو خواندیم و آئین رفتگان و سرگذشت ایشان که ترا در قرآن بیان کردیم هم چنان در تورات موسى و انجیل عیسى و زبور داود بیان کردیم و با ایشان بگفتیم کیعنی که این کتابهای خداوند، آیات و سخنان وى همه موافق یکدیگراند و مصدّق یکدیگر،
و گفته‌اند که کتاب اینجا لوح محفوظ است یعنى که آن همه آیات و سخنان ما است در لوح محفوظ نبشته و مثبت کرده، آن گه گفت:
«وَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ» يعنى و القرآن الذى انزل اليك،
«مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ» فاعتصم به و اعمل بما فيه.
ابن عباس گفت: آيات الكتاب قرآنست، هر چه پیش ازین سوره فرو آمد از احکام و اخبار و قصص،
«وَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكَ» يعنى هذه السّورة
می‌گوید آنچ پیش ازین سوره فرو آمد از قرآن و این سوره همه حقّ است و راست،
کلام خداوند و صفت وى نه چنانك كفّار مكّه می‌گویند: انّ محمّدا تقوله من تلقاء نفسه،
«وَ لكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ» من مشركى مكّة،
«لا يُؤْمِنُونَ» لا يصدّقون بالقرآن انّه من عند اللَّه،
قال الزّجاج: لمّا ذكر انّهم لا يؤمنون عرّف الذى يوجب التّصديق من دلايل الرّبوبيّة و شواهد القدرة.
فقال عزّ من قائل: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّماواتِ» اى من وضعها من جانب العلوّ،

«بِغَيْرِ عَمَدٍ» جمع عماد و قيل جمع عمود،
تقول العرب عمود البيت و عماد البيت و جمعها عمد بفتحتين كادم و اهب و يجمع العمود على عمد ايضا كرسول و رسل،
«تَرَوْنَها» الضمير يعود الى السّماوات اى ترونها كذلك فلا حاجة الى بيان،
و قيل يعود الى العمد و فيه قولان

- احدهما لها عمد غير مرئيّة و هى قدرة الله سبحانه،
- و قيل هى جبل قاف و السّماء مثل القبّة اطرافها على ذلك الجبل و ذلك الجبل محيط بالدّنيا، مخلوق من زبر جدة خضراء و انّ خضرة السّماء من جبل قاف.

اين آيت جواب سؤال مشركانست كه از رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) پرسيدند كه آن خداوند كه معبود تو است فعل و صنع وى چيست؟
و در قرآن مثل اين آيت بجواب ايشان صد و هشتاد (180) آيت است،
و المعنى خلق اللَّه السّماوات فى الهواء من غير اساس و غير اعمدة و بناء الخلق لا يثبت الّا باساس و اعمدة ليعتبروا و يعرفوا قدرة اللَّه تعالى،
«ثُم اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ» الاستواء فى العربية ضدّ الاعوجاج و الاستيفاز و قد سبق بيانه،
«وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ» معنى السّخرة ان يكون مقهورا مدبّرا لا يملك لنفسه ما يخلّصه من القهر
مى‌گويد آفتاب و ماه را روان و فرمانبردار كرديم تا همى روند در مجارى خويش و همى برند درجات و منازل نام زد كرده خويش كه بآن در نگذرند تا شما بر رفت ايشان سال و ماه و روزگار همى دانيد و حساب معاملات همى كنيد،
اينست معنى «كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُسَمًّى» بيك قول،
و بقول ديگر كلّ يجرى لاجل مسمّى، اى كلّ واحد منهما يجرى الى وقت معلوم و هو فناء الدّنيا و قيام السّاعة الّتى عندها تكوّر الشمس و يخسف القمر و تنكدر النجوم،
«يُدَبِّرُ الْأَمْرَ» يقضيه وحده،
و قيل يبعث الملائكة بالوحى و الرزق،

«يُفَصِّلُ الْآياتِ» يبيّن الآيات الدّالّة على وحدانيّته،
و قيل يبيّن آيات القرآن،
«لَعَلَّكُمْ بِلِقاءِ رَبِّكُمْ تُوقِنُونَ» كى تتفكروا يا اهل مكّة فتعرفوا قدرته على البعث و الاعادة.
«وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ» اى بسطها من تحت الكعبة ليثبت عليها اقدام الخلق،
اين آيت دليلست كه شكل زمين بسيط است نه بر مثال كره،
ربّ العزّه از زير كعبه پهن باز كشيد بر يك طبقه، آن گه شكافته كرد آن را و هفت طبقه ساخت فذلك قوله: «كانَتا رَتْقاً فَفَتَقْناهُما»
**
پس ربّ العالمين فريشته‌اى فرستاد از زير عرش تا بزير اين طبقه‌هاى زمين در شد و آن را بر دوش خود گرفت، يك دست آن فريشته سوى مشرق ديگر دست سوى مغرب و هر دو طرف زمين بدو دست خود استوار بگرفته، فريشته در نگرست قدم خود ديد بر هوا **معلّق** ايستاده و بهيچ قرارگاه نرسيده تا ربّ العزّه از فردوس **گاوى** فرستاد كه وى را چهل هزار سير و است و چهل هزار قائمه و برزه آن گاو قرارگاه قدم فريشته ساخت، و مى‌گويند سروهاى گاو از اقطار زمين در گذشته است و هر دو بينى گاو روى ببحر دارد، و هو يتنفّس كلّ يوم نفسا فاذا تنفّس مدّ البحر و اذا مدّ نفسه جزر، و آن گاو قدم بر هيچ قرارگاه نداشت چنانك فريشته نداشت تا ربّ العزّه زير وى صخره‌اى آفريد سبز برنگ ياقوت چندانك هفت آسمان و هفت زمين تا قدم گاو بر آن صخره قرار گرفت، و هى الصّخرة التي قال لقمان لابنه
«يا بُنَيَّ إِنَّها إِنْ تَكُ مِثْقالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ...» (31.17) ،
و آن گه صخره بر هوا بود آن را مستقرّى نه تا ربّ العزّه **ماهى** بيافريد از آن صخره بزرگتر و عظيم تر فوضع الصّخرة على ظهره و سائر جسده خال، و گفته‌اند كه ماهى بر **دريا** ست و دريا بر **باد** و باد بر **قدرت حق**.
وهب منبه گفت: ربّ العالمين باد را بيافريد و آن را در زمين دوّم محبوس كرد اكنون بادهاى مختلف از آنجا بيرون مى‌آيد و چنانك اللّه

خواهد در عالم می گرداند کما قال عزّ و جل: «وَ تَصْرِيفِ الرِّياحِ»،
و در زمین سوم خلقی آفریده که رویهای ایشان چون روی آدمیانست امّا دهنهاشان چون دهنهای سگان، دستهاشان چون دست آدمی و پایهاشان چون پای گاو و گوش چون گوش گاو و موی چون پشم میش، بر تن ایشان هیچ جامه نه و کار ایشان جز عبادت اللَّه تعالی نه: لا يعصون اللَّه طرفة عين ليلنا نهارهم و نهارنا ليلهم،
و زمین چهارم معدن سنگ کبریت است اعدّها اللَّه تعالی لاهل النّار تسخّن بها جهنم، قال النّبي (صلي الله عليه وسلم): «و الذی نفسی بيده ان فيها لاودية من كبريت لو ارسل فيها الجبال الرواسی لماعت».
و در زمین پنجم کژدمان و ماران عظیم آفریده چنانك کوه کوه هر یکی را هژده هزار نیش است بر مثال خرما بنان زیر هر نیش هژده هزار قله زهر ناب که اگر یك نیش از آن بر کوههای زمین زند آن را پست گرداند، ربّ العزّه آن را آفریده تا فردا برستاخیز کافران را بدان عذاب کند.
و زمین ششم سجّین است جای ارواح کافران و دواوین اعمال ایشان چنانك ربّ العزّه گفت: «كَلَّا إِنَّ كِتابَ الْفُجَّارِ لَفِي سِجِّينٍ».
و زمین هفتم مسکن ابلیس است و جای لشکر وی، فی احد جانبيه سموم و فی الآخر زمهرير و احتوشته جنوده من المردة و عتاة الجنّ و منها يبثّ سراياه و جنوده فاعظمهم عنده منزلة اعظمهم فتنة.
روی سلمة بن كهيل عن ابی الزعراء عن عبد اللَّه قال:

- الجنّة اليوم فی السّماء السّابعة فاذا كان غدا جعلها اللَّه حيث يشاء،
- و ان النّار اليوم فی الارض السّفلی فاذا كان غدا جعلها اللَّه حيث شاء.

«وَ جَعَلَ فِيها رَواسِيَ» جبالا ثوابت من رسا الشيء اذا ثبت و كانت الارض تضطرب فخلق اللَّه الجبال اوتادا فاستقرّت.
قال ابن عباس: كان ابو قبيس اوّل جبل وضع علی الارض.
روی انس بن مالك قال قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم):
لمّا خلق اللَّه الارض جعلت تميد فخلق الجبال فالقاها عليها فاستقامت فتعجّبت الملائكه من شدّة الجبال فقالت يا رب فهل من خلقك شیء اشدّ من

الجبال؟
قال نعم، الحديد.
فقال يا ربّ هل من خلقك شىء اشدّ من الحديد؟
قال نعم، النّار.
قالت يا ربّ فهل من خلقك شىء اشدّ من النار؟
قال نعم، الماء،
قالت يا رب فهل من خلقك شىء اشد من الماء؟
قال نعم، الرّيح.
قالت يا ربّ فهل من خلقك شىء اشدّ من الرّيح؟
قال نعم، الانسان يتصدّق بيمينه فيخفيها من شماله.

قوله: «وَ أَنْهاراً» اى و جعل فيها انهارا لمنافع الخلق، جمع نهر و هو سبيل الماء من نهرت الشّىء اى وسعته
«وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ» اى و من اجناس الثّمرات،
«جَعَلَ فِيها زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» اى لونين و ضربين حلوا و حامضا و مرّا و عذبا و حارّا و باردا يريد اختلاف كلّ جنس من الثّمر و الزوج واحد و الزوج اثنان و لهذا قيّد ليعلم انّ المراد بالزّوج ها هنا الفرد لا التّثنية و خصّ اثنين بالذّكر و ان كان من اجناس الثّمار ما يزيد على ذلك لانّه الاقل اذ لا نوع ينقص اصنافه عن اثنين.
و قيل «زَوْجَيْنِ اثْنَيْنِ» الشّمس و القمر،
و قيل اللّيل و النّهار على انّ الكلام تمّ على قوله: «وَ مِنْ كُلِّ الثَّمَراتِ»،
«يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهارَ» اى يغشى ظلمة اللّيل ضوء النّهار و ضوء النّهار ظلمة اللّيل،
«إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» فيها.
«وَ فِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ» اى متقاربات متداليات يقرب بعضها من بعض بالجوار و يختلف بالتّفاضل فمنها عذبة و منها مالحة و منها طيّبة تنبت و منها سبخة لا تنبت و بعضها ينبت شجرا لا ينتبه بعضها مى‌گويد در زمين بقعتهاست متصل يكديگر،

- يكى خوش كه نبات مى‌دهد و درخت مى‌روياند، يكى شورستان

که نبات ندهد و درخت نرویاند

- و انگه آن زمین که رویاند در یکی انگور و در دیگر نه،
- در یکی نخل در دیگر نه،
- در یکی زیتون در دیگر نه،
- در یکی ترنج و نارنج در دیگر نه،
- در یکی نارجیل در دیگر نه،
- در یکی نیل در دیگر نه،
- در یکی کتان در دیگر نه،

«وَ جَنَّاتٌ مِنْ أَعْنابٍ» ای و بساتین من ثمر الکرم، و در زمین بستان هاست از میوه انگور رنگارنگ لونالون، قریب دویست گونه انگور عدد کرده‌اند،

«وَ زَرْعٌ وَ نَخِيلٌ صِنْوانٌ وَ غَيْرُ صِنْوانٍ»

این همه رفع‌اند بر قراءت ابن کثیر و ابو عمرو، عطف بر جنّات،

و بر قراءت باقی همه جرّاند، عطف بر اعناب.

و الزّرع القاء الحبّ للنّبات فی الارض، و النّخیل جمع نخلة،

و الصنوان ان یکون الاصل واحدا ثمّ یتفرّع فیصیر نخیلا یحملن و اصلهنّ واحد.

و غیر صنوان هی المتفرّقة واحدة واحدة.

و الصنوان جمع صنو مثل قنوان جمع قنو و الصنو المثل،

و تقول العرب هو صنوه ای اخوه لابیه و امّه.

و فی الخبر: عمّ الرّجل صنو ابیه،

«يُسْقى» بالیاء قراءة شامی و عاصم و یعقوب، ای ذلك كلّه یسقی

و قرأ الباقون بتاء التّأنیث ای هذه الاشیاء تسقی،

«بِماءٍ واحِدٍ» فالماء فی اصله متّحد الوصف و اختلاف الوان الماء و طعومه بالمجاورة،

«و یفضل» بالیاء قراءة حمزة و الکسائی ردّا علی قوله یدبّر و یغشی،

و قرأ الباقون: «نُفَضِّلُ» بالنون اخبارا عن اللّه بلفظ الجمع کقوله: «إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَ نُمِيتُ».

«بَعْضَها عَلى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ» ای فی الثمر و هو خلاصة الشجر تأتی

مختلفة و ان كان الهواء واحدا فقد علم انّ ذلك ليس من اجل الهواء و لا الطّبع و انّ لها مدبّرا.
قال ابن عباس: «وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلى بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ»
قال الحلو و الحامض و الفارسى و الدقل.
قال مجاهد هذا مثل لبنى آدم صالحهم و طالحهم و ابوهم واحد.
و عن جابر قال سمعت النبى (صلي الله عليه وسلم) يقول لعلّى (عليه السلام): ”النّاس من شجر شتّى و انا و انت من شجرة واحدة“ ، ثم قرأ النبى (صلي الله عليه وسلم) و فى الارض قطع متجاورات حتّى بلغ يسقى بماء واحد.
«إِنَّ فِي ذلِكَ» اى فى الذى مضى ذكره لدلالات «لِقَوْمٍ» ذوى عقول،
قال النبى (صلي الله عليه وسلم): «العاقل من عقل عن اللّه امره».
و قال الواسطى العاقل ما عقلك عن المجازى
«وَ إِنْ تَعْجَبْ فَعَجَبٌ قَوْلُهُمْ» تقدير الآية و ان تعجب فقولهم: «أَ إِذا كُنَّا تُراباً أَ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» عجب،
معنى آنست كه اى محمّد اگر شگفت خواهى كه بينى و شنوى آنك شگفت سخن ايشانست پس آنك مى‌بينند كه من درخت تهى گشته و خشك شده هر سال سبز ميكنم و پر بار، و زمين تهى گشته خشك سبز ميكنم و پر بر، ميگويند ما را در آفرينش نو خواهند گرفت،
و قيل و ان تعجب يا محمد من عبادتهم ما لا ينفع و لا يضرّ و تكذيبك بعد البيان فاعجب منهم تكذيبهم بالبعث و قولهم، «أَ إِذا كُنَّا تُراباً» بعد الموت، «أَ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» نعاد خلقا جديدا كما كنّا قبل الموت.
مكى و ابو عمرو و عاصم و حمزه «ا ئذا كنا ترابا، ا إنا» هر دو كلمت باستفهام خوانند،
نافع و كسايى و يعقوب «أَ إِذا كُنَّا تُراباً» باستفهام خوانند،
«انا لفى خلق جديد»، ابن عامر بضدّ ايشان خواند: «اذا كنا ترابا ا إنا»
**و حاصل معنى آنست كه اذا كنّا ترابا نبعث و نحيى، و اين سخن بر سبيل انكار گفتند، پس ربّ العالمين خبر داد كه بعد از اين بيان كه كرديم و برهان كه نموديم آن كس كه بعث و نشور را انكار كند كافرست.**

فقال عزّ من قائل: «أُولئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ» لانّهم انكروا البعث،
«وَ أُولئِكَ الْأَغْلالُ فِي أَعْناقِهِمْ» يوم القيامة و فى النّار الاغلال جمع الغلّ
و هو طوق يقيد به اليد الى العنق
و قيل الاغلال الاعمال اللازمة لهم المؤدية الى العذاب،
«وَ أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ» اى سكّان النّار،
«هُمْ فِيها خالِدُونَ» ماكثون ابدا لا يموتون فيها و لا يخرجون منها.
«وَ يَسْتَعْجِلُونَكَ» الاستعجال طلب التّعجيل و التّعجيل تقديم الشيء قبل وقته،
«بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ» اى بالعقوبة قبل التصديق و التوبة،
اين در شأن مشركان مكّه است كه از رسول خدا عذاب خواستند، بر سبيل استهزاء گفتند:

- «فَأَسْقِطْ عَلَيْنا كِسَفاً مِنَ السَّماءِ ان كنت من الصادقين »، (26.187) سورة الشعراءَ،
- ”او نسقط السماءِ كما زعمت علينا كسفا ..(17.92) سورة الاسرا
- جاى ديگر گفت: «إِنْ كانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ»، (8.32) سورة الانفال

«قَبْلَ الْحَسَنَةِ» گفتهاند اين قبل بمعنى وقت است يعنى يستعجلونك بالعذاب وقت احسان اللَّه اليهم بتأخيره عنهم الى يوم القيامة.
ميگويد عذابى كه بعاجل ايشان را نفرستادم و تا روز قيامت در تأخير نهادم، ايشان بتعجيل ميخواهند.
و يحتمل «قَبْلَ الْحَسَنَةِ» اى دون الحسنة كما يستعمل دون بمعنى قبل و ذلك فى قوله (صلي الله عليه وسلم): «من قتل دون ماله فهو شهيد»
و يقال اختر الجود قبل البخل اى دونه،
«وَ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثُلاتُ» يعنى مضت من قبلهم العقوبات فى الامم المكذّبة فلم يعتبروا بها، المثلة العقوبة الشديدة التي يضرب بها المثل لعظمها و الجمع المثلات، مثل صدقة المرأة و صدقات،
«وَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِلنَّاسِ عَلى ظُلْمِهِمْ» يريد تأخير العذاب الى يوم الدّين لا غفران الذّنوب.
و قيل هو كقوله «يَغْفِرُ لِمَنْ يَشاءُ وَ يُعَذِّبُ مَنْ يَشاءُ»

و قوله «عَلى ظُلْمِهِمْ» حال للنّاس ما لم يكن شركاء.
و قيل على ظلمهم بالتّوبة منه.
و قيل على ظلمهم يعنى على الصّغائر،
«وَ إِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقابِ» يعنى على المشركين.
روى سعيد بن المسيّب قال لمّا نزلت هذه الآية قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم):

**«لو لا عفو اللَّه و رحمته و تجاوزه لما هنأ احدا عيش و لو لا عقابه و وعيده و عذابه لاتكل كل احد».**

«وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ» اى هلا انزل عليه أي على محمّد، «آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ» اى علامة و حجّة لنبوّته لم يقنعوا بما انزل عليه من الآيات الواضحة من انشقاق القمر و القرآن الذى دعوا الى ان يأتوا بسورة مثله و التمسوا آية كآية موسى و عيسى و صالح فقال مجيبا لهم،
«إِنَّما أَنْتَ مُنْذِرٌ» اى ليس عليك الّا ابلاغ الرّسالة و انذار الكفّار و تبشير المؤمنين،
«وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ» يهدى الى الطاعة، فيه اربعة اقوال:

- احدها انّ الهادى هو المنذر و هو النبى (صلي الله عليه وسلم) اى انت منذر و هاد لكلّ قوم،
- و الثّاني انّ الهادى هو اللَّه اى انت منذر و اللَّه هاد لكلّ قوم،
- و الثّالث انّه عام يعنى و لكلّ امة نبى بعث اليهم يهديهم بما يعطيه اللَّه من الآيات لا بما يتحاكمون فيه و يقترحون عليه و هو الذى اشار اليه ابن عباس «وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هادٍ» اى داع الى الحقّ،
- و القول الرّابع انّه علىّ (عليه السلام).

قال ابن عباس لمّا نزلت هذه الآية وضع رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) يده على صدره فقال انا المنذر و اوما بيده الى منكب علىّ
فقال انت الهادى يا على بك يهتدى المهتدون من بعدى،
و دليل هذا التّأويل ما روى حذيفة ان النبى (صلي الله عليه وسلم) قال:

- ان وليتموها ابا بكر فزاهد فى الدّنيا راغب فى الآخرة
- و ان وليتم عمر فقوىّ امين لا تأخذه فى اللَّه لومة لائم
- و ان وليتم عليّا فهاد مهدىّ.

**النوبة الثالثة**

بسم اللّٰه الرحمن الرحيم ما استقلّت القلوب الّا بسماع بسم اللّٰه،
ما استنارت الارواح الّا بوجود جمال اللّٰه،
ما طربت الاشباح الّا بشهود جلال اللّٰه.

يا موضع الباطن من ناظری
و يا مكان السرّ من خاطری
يا جملة الكلّ الّتی كلّها
كلّی من بعضی و من سائری

ای نامداری كه نامت يادگار جانست و دل را شادی جاودانست،
روح روح دوستانست و آسايش غمگنانست،
عنوان نامه‌ای كه از دوست نشانست
و مهر قديم بر وی عنوانست،
نامه‌ای كه از قطعيّت امانست و بی قرار را درمانست،
تاج دولت ازلست و شادروان سعادت ابد،
در هفت آسمان و هفت زمين هر كه او نامی يافت ازين نام يافت،
دولتی آن كس شد كه آفتاب انوار اين نام برو تافت.

هر كه نام كسی يافت ازين درگه يافت
ای برادر، كسِ اُو باش، و ميندیش از كس

هر كه مقبول حضرت الهيّت آمد به اقرار اين نام آمد،
هر كه مهجور و مطرود سطوت عزّت آمد بانكار وی آمد،
يضلّ به كثيرا و يهدی به كثيرا.
پيری مريد را وصيّت ميكرد كه اگر همه ملك موجودات بنام تو باز كنند،
نگر تا بی توقيع بسم اللّٰه بدان ننگری كه آن را وزنی نيست،
و اگر جبرئيل و حمله (جمله؟) عرش بچاكری تو كمر بندند تا سلطان اين نام داغی از خود بر جانت ننهد بدان كه آن را محلّی نيست،
هر جانی كه عاشق‌تر بود او را اسيرتر گيرد،
هر دل كه سوخته‌تر بود رختش زودتر بغارت برد.

گفتم كه چو زيرم و بدست تو اسير

بنواز مرا مزن تو ای بدر منیر
گفتا كه ز زخم من تو آزار مگیر
در زخمه بود همه نوازیدن زیر

قوله تعالی: «المر» سرّی است از اسرار محبت، گنجی از گنجهای معرفت، در میان جان دوستان ودیعت دارند و ندانند كه چه دارند و عجب آنست كه دریایی همی بینند و در آرزوی قطره‌ای می‌زارند،
این چنانست كه پیر طریقت گفت:
الهی جوی تو روان و مرا تشنگی تا كی؟
این چه تشنگی است و قدحها می‌بینم پیاپی!

زین نادره تر كرا بود هرگز حال
من تشنه و پیش من روان آب زلال

عزیز دو گیتی،
چند نهان شوی و چند پیدا،
دلم حیران گشت و جان شیدا،
تا كی این استتار و تجلّی،
آخر كی بود آن تجلّی جاودانی،
اشارتست این كه دوستان را از انوار آن اسرار و روایح آن آثار امروز جز بویی نیست و جز حوصله محمد عربی (صلي الله عليه وسلم) سزای آن عیان نیست،
اوّل اشارت فرا راه معرفت اهل خصوص كرد كه نظر ایشان بذات و صفات است و آن را عالم امر گویند، آنكه راه معرفت عامه خلق بخود پیدا كرد دانست كه نظر ایشان از محدثات و مكوّنات و عالم خلق در نگذرد، گفت: «اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّماواتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَها» آسمان و زمین و برّ و بحر و هوا و فضا **عالم خلق** است، میدان نظر خلایق و آن را نهایت پدید و جایز الزّوال است.
اما **عالم امر** روا نبود كه آن را نهایتی بود، كه آن واجب الدّوام آمد و مرد تا از عالم خلق درنگذرد، بعالم امر راه نیابد.
جوانمردانی كه نظر ایشان در عالم امر سفر كند، ایشان اوتاد زمین‌اند، چنانك این كوه‌های عالم از روی صورت زمین را بر جای دارد، ایشان

از روی معنی عالم را بپای دارند، فبهم یمطرون و بهم یرزقون، اینست که ربّ العالمین گفت: «وَ هُوَ الَّذِي مَدَّ الْأَرْضَ وَ جَعَلَ فِيها رَواسِيَ» از روی اشارت به رمز اهل حقیقت می‌گوید: هو الذی بسط الارض و جعل فیها اوتادا من اولیائه و سادة من عباده الیهم الملجأ و بهم الغیاث.
صد سال آفتاب از مشرق بر آید و بمغرب فرو شود تا یکی را کحل حقیقت بمیل عنایت در دیده کشند،
بو که آن جوانمردان را بتواند دید تا بیك دیدار ایشان سعید ابد گردد، و آن ماه رویان فردوس و حور بهشت که از هزاران سال باز بر آن بازار کرم منتظر ایستاده‌اند تا کی بود که رکاب دولت این جوانمردان با علی علیّین رسانند و ایشان بطفیل اینان قدم در آن موکب دولت نهند که «عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ».
آن روز که جنازه جنید برداشتند مرغی بیامد بر آن گوشه نعش وی نشست، مردمان دست بر وی می‌فشاندند بر نمی‌خاست، رویم گفت: آن مرغ از روی کرامت بزبان حال گفت دست از ما بدارید که این چنگ ما بمسمار عشق در گوشه نعش او دوخته‌اند، این کالبد جنید امروز نصیب کرّوبیانست، اگر نه زحمت غوغای شما بودی، با ما باز وار درین هوا پرواز کردی چون او را دفن کردند درویشی بر آن بالا شد و این بیت بر گفت:

| | |
|---|---|
| وا اسفی من فراق قوم | هم المصابیح و الحصون |
| و المزن و المدن و الرّواسی | و الخیر و الامن و السّکون |
| لم یتغیّر لنا اللّیالی | حتّی توفتهم المنون |
| فکلّ نار لنا قلوب | و کلّ ماء لنا عیون |

«وَ فِي الْأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجاوِراتٌ» از آنجا که رموز عارفانست و فهم صادقان بزبان اشارت می‌گوید، چنانك ربّ العزّه در زمین تفاوت نهاد و بقاع آن مختلف آفرید و بعضی را بر بعضی افزونی داد همچنین در طینت سالکان تفاوت نهاد و قومی را بر قومی افزونی داد،
آنست که ربّ العزّه گفت: «انْظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنا بَعْضَهُمْ عَلى بَعْضٍ» 17.21

جای دیگر گفت: «وَ رَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجاتٍ» 2.253
و مصطفی (صلي الله عليه وسلم) گفت: «الناس معادن» مردم همچون کانها است مختلف و متفاوت، یکی زر و یکی سیم، یکی نفط و یکی قیر،
همچنین یکی را اعلی علّیین قدمگاه اقبال او،
یکی را اسفل السّافلین محلّ ادبار او،
یکی رضوان در آرزوی صحبت او،
یکی را شیطان ننگ از فعل او،
یکی جلال عزّت احدیّت او را بدست عدل داد که: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»
یکی الطاف کرم او را در پرده عصمت گرفت که: «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ»
چون ازین مقام برتر آیی، یکی اسیر بهشت، یکی امیر بهشت،
یکی بر مائده خلد با مرغ بریان و حور و ولدان،
یکی در حضرت عندیت آسوده بجوار رحمن،
چنانك درختها بهم نماند میوه و بار آن نیز بهم بنماند،
هر درختی را باری و هر نباتی را بری،
اینست که گفت: «وَ نُفَضِّلُ بَعْضَها عَلى‏ بَعْضٍ فِي الْأُكُلِ»
اشارتست که هر طاعتی را فردا ثوابیست و هر کس را مقامی و جای هر کس بقدر روش خویش و هر فرعی سزای اصل خویش.
یحیی معاذ رازی گفت: این دنیا بر مثال عروسی است و عالمیان در حق وی سه گروهند،

- یکی دنیادار است که این عروس را مشاطه گری می‌کند، او را می‌آراید و جلوه می‌کند.
- دیگر زاهد است که آن عروس آراسته را تباه می‌کند، مویش می‌کند و جامه بر تن وی می‌درد.
- سوم عارف است که او را از مهر و محبّت حق چندان شغل افتاده که او را پروای دوستی و دشمنی آن عروس نیست.
    - فردا آن دنیادار را در مقام حساب کشند، اگر اللَّه تعالی با وی مسامحت کند فضل آن دارد و، اگر مناقشت کند بنده سزای آن هست: و من نوقش فی الحساب عذّب،

- و آن زاهد را ببهشت فرو آرند و پاداش كردار وى از آن ناز و نعيم بر وى عرضه كنند گويند: انّ لك الّا تجوع فيها و لا تعرى و انّك لا تظمأ فيها و لا تضحى،
- و آن عارف را از آن منازل و درجات بهشتيان بر گذرانند و بعليين رسانند، فى مقعد صدق عند مليك مقتدر.

## 2 النوبة الاولى
## آية 8 الي 16

اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثَىٰ وَمَا تَغِيضُ الْأَرْحَامُ وَمَا تَزْدَادُ ۖ وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ {8}

عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ {9}

سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ {10}

لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ ۗ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ ۚ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ {11}

هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنْشِئُ السَّحَابَ الثِّقَالَ {12}

وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ وَيُرْسِلُ الصَّوَاعِقَ فَيُصِيبُ بِهَا مَنْ يَشَاءُ وَهُمْ يُجَادِلُونَ فِي اللَّهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْمِحَالِ {13}

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ ۖ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ ۚ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ {14}

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَظِلَالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ۩ {15}

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلِ اللَّهُ ۚ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلَا ضَرًّا ۚ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَىٰ

وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ ۗ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ ۚ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ الْقَهَّارُ {16}

## 2 نوبة الاولي

## 2 نوبة الاولي آية 8 الي 16

قوله تعالى: «اللَّهُ يَعْلَمُ» خداى مى‌داند،

«ما تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثى» آنچ در شكم هر ماده‌اى،

«وَ ما تَغِيضُ الْأَرْحامُ» و هر چه رحم‌ها كاهد،

«وَ ما تَزْدادُ» و آنچ رحمها افزايد،

«وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدارٍ (8)» و آن همه هر يك بنزديك او باندازه‌اى.

«عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ» داناى نهان و آشكارا،

«الْكَبِيرُ الْمُتَعالِ (9)» آن بزرگ پاك بى عيب برتر.

«سَواءٌ مِنْكُمْ» يكسانست از شما،

«مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ» آن كس كه نهان دارد سخن خويش،

«وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ» يا آشكارا و ببانگ،

«وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ» و يكسانست از شما آن كس كه پوشيده است در زير جامه شب و نهان گشته در شب تاريك،

«وَ سارِبٌ بِالنَّهارِ (10)» و آن كس كه آشكارا رواست بروز.

«لَهُ مُعَقِّباتٌ» خداى را فريشتگانى‌اند،

«مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ» پيش بنده و پس او،

«يَحْفَظُونَهُ» ميكوشند بنده را

«مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» بفرمان اللَّه،

«إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ» تغيير نكند و بنگرداند آنچه قومى دارند و در آن باشند از نيكويى حال،

«حَتَّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ» تا ايشان تغيير كنند و بگردانند آنچه بر دست دارند از نيكويى افعال،

«وَ إِذا أَرادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً» و چون خدا بقومى بدى خواهد،

«فَلا مَرَدَّ لَهُ» بازداشت و باز پس برد نيست آن را،

«وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ (11)» و ايشان را جز ازو خداوندگارى و

کارسازی نیست.
«هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ» اللّٰه اوست که مینماید شما را درخش
«خَوْفاً وَ طَمَعاً» بیم و امید را،
«وَ يُنْشِئُ السَّحابَ الثِّقالَ (12)» و می‌سازد میغهای گرانبار پر آب.
«وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ» و تسبیح میکند و خدای را می‌ستاید رعد بحمد او،
«وَ الْمَلائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ» و فریشتگان هم می‌ستایند او را از بیم او،
«وَ يُرْسِلُ الصَّواعِقَ» و می‌گشاید در هوا گاه گاه درخش با آواز و آتش سوزان،
«فَيُصِيبُ بِها مَنْ يَشاءُ» میرساند چیزی از آن بآنکس که خواهد،
«وَ هُمْ يُجادِلُونَ فِي اللَّهِ» و ایشان که پیکار می‌کنند با خدای تعالی،
«وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحالِ (13)» و اللّٰه تعالی سخت مکر است و زود کار.
«لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ» اوست که او را خدای خوانند و سزد،
«وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ» و ایشان که خدای میخوانند ایشان را فرود از اللّٰه،
«لا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ» ایشان را بکار نیایند و پاسخ نکنند هیچیز،
«إِلَّا كَباسِطِ كَفَّيْهِ إِلَى الْماءِ» مگر چون کسی که دست زند بآب
«لِيَبْلُغَ فاهُ» تا بدهن او رسد،
«وَ ما هُوَ بِبالِغِهِ» و آب بدست نمودن یا بقبضه گرفتن بدهن نرسد،
«وَ ما دُعاءُ الْكافِرِينَ» و نیست این باز خواند کافران،
«إِلَّا فِي ضَلالٍ (14)» مگر در ضایعی و بیهودگی و گمراهی.
«وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ» و خدای را سجود میکند،
«مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» هر که در آسمان و زمین است،
«طَوْعاً وَ كَرْهاً» بخوش کامگی و فرمانبرداری و بناکامی،
«وَ ظِلالُهُمْ» و سایه‌های ایشان،
«بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ (15)» بامداد سوی غرب و شبانگاه سوی شرق.
«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» گوی کیست خداوند هفت آسمان و هفت زمین،
«قُلِ اللَّهُ» هم تو گوی اللّٰه تعالی است،
«قُلْ أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ» بگو شما پس فرود ازو خدایان گرفتید،

«لا يَمْلِكُونَ لِأَنْفُسِهِمْ» كه نتوانند و ندارند تنهای خويش را،
«نَفْعاً وَ لا ضَرًّا» نه سودى و نه گزندى،
«قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ» بگو يكسان بود نابينا و بينا،
«أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُماتُ وَ النُّورُ» يا هرگز يكسان بود تاريكى و روشنايى،
«أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ» يا خداى را انباز خواندند و نهادند،
«خَلَقُوا كَخَلْقِهِ» كه چنانك اللَّه تعالى آفريد ايشان آفريدند،
«فَتَشابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ» تا آفرينش اللَّه و آفرينش انبازان وى بهم مانست،
«قُلِ اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» بگوى اللَّه تعالى است آفريدگار هر چيزى از آفريده،
«وَ هُوَ الْواحِدُ الْقَهَّارُ (16)» و اوست آن يكتاى باز شكننده هر كام.

## النوبة الثانية

قوله تعالى: «اللَّهُ يَعْلَمُ ما تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثى» پس از آنك منكران بعث گفتند: «أَ إِذا كُنَّا تُراباً أَ إِنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» خبر داد جلّ جلاله از كمال قدرت و شواهد فطرت خويش در آفرينش اوّل در رحم مادر و اظهار صنع خود در تقلّب احوال بنده تا بر ايشان حجّت باشد كه آن خداوند كه قادر است بر آفريدن بنده در رحم مادر بر آن صفت قادر است كه او را پس از فنا باز آفريند و بر وى دشوار نايد.
«اللَّهُ يَعْلَمُ ما تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثى» من العدد و الذكر و الانثى و الصورة و الشّكل و السّعادة و الشّقاوة،
«وَ ما تَغِيضُ الْأَرْحامُ» غاض هم لازم است و هم متعدّى،

- اگر لازم نهى اين ماء مصدر است يعنى و غيض الارحام و ازديادها،
- و اگر متعدّى بود تقدير آنست كه: و ما تغيضه الارحام اى تنقصه من الجنين و هو غير المخلّق فتلده سقطا و ما تزداد على الغيض فتلده تامّا،

و گفته‌اند كه اين نقصان مدّت حمل است كه فرزند بشش ماه آيد،

«وَ ما تَزْدادُ» آنست که بِنُه ماه بر گذرد و بیفزاید تا بدو سال بمذهب بو حنیفه و تا بچهار سال بمذهب شافعی.
قال حماد بن سلمه: انّما سمّی هرم بن حيّان هرما لانّه بقی فی بطن امّه اربع سنين.
و قيل انّ الضحاك بقی فی بطن امّه سنتين.
و انّ محمد بن عجلان بقی فی بطن امّه ثلث سنين فشقّ عنه بطن امه و اخرج و قد نبتت اسنانه،
و گفته‌اند «ما تَغِيضُ الْأَرْحامُ» حيض است بوقت حمل که زن حامل چون حيض بيند نقصان در غذاء فرزند آيد و در مدّت حمل بيفزايد که هر روزی را که حيض بيند روزی در طهر بيفزايد تا نه ماه طهر بيند بتمامی، اگر در مدت حمل پنج روز مثلا حيض بيند فرزند بنه ماه و پنج روز آيد.
قال مجاهد: اذا هراقت المرأة الدّم و هی حامل انتقص الولد و اذا لم تهرق الدّم عظم الولد و تمّ.
و فی هذه الآية دليل علی انّ الحامل تحيض و اليه ذهب الشّافعی،
«وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدارٍ» ای تقدير من غيض الارحام و ازديادها و طول الجنين و عرضه و حياته و موته و رزقه و اجله.
و قيل علم كلّ شیء فقدّره تقديرا.
«عالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهادَةِ» ای يعلم ما غاب عن خلقه و ما لم يغب و يعلم الموجود و المعدوم،
«الْكَبِيرُ» ای عظيم الشّأن، «الْمُتَعالِ» ای العالی علی كلّ شیء.
«سَواءٌ مِنْكُمْ» ای ذو سواء فی علم اللَّه سبحانه،
«مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَ مَنْ جَهَرَ بِهِ» ای المسر منكم و الجاهر، ای هذا و ذاك سواء و اسرار القول اخفاؤه فی النّفس و الجهر به اظهاره،
«وَ مَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ»
قال مجاهد: ای مستتر بالمعاصی.
و قال اهل اللّغة الاستخفاء طلب الخفاء و هو ان يصير بحيث لا يری «1»،
«وَ سارِبٌ بِالنَّهارِ» ای ظاهر بارز يعنی هو العالم بالظاهر فی الطرقات و

المستخفى فى الظّلمات.
و المعنى سواء منكم من اسرّ منطقه او اعلنه و استتر باللّيل او ظهر بالنّهار فكلّ ذلك فى علم اللّٰه عزّ و جلّ سواء يقال سرب يسرب سروبا اذا خرج.
و قيل السّارب الدّاخل فى السّرب.
«لَهُ مُعَقِّباتٌ» الهاء يعود الى من،
و قيل الى اللّٰه معقّبات يعنى معاقبات عقّب و عاقب اذا تبع عقب من يقدمه و المعقّب و المعاقب مثل قوله معجزين و معاجزين يقال معقّب و الجمع معقّبة و المعقّبات جمع الجمع و هم الحفظة الكرام البررة على كلّ انسان ملكان باللّيل و ملكان بالنّهار.
و قيل عشرة باللّيل و عشرة بالنّهار تتعاقب فى النزول الى الارض بعضهم باللّيل و بعضهم بالنّهار،
«مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ» الانسان،
«وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ» اى بامره سبحانه ممّا لم يقدّر فاذا جاء القدر خلّوا بينه و بينه.
جاء رجل من مراد الى علىّ ((عليه السلام) و هو يصلّى فقال احترس فانّ ناسا من مراد يريدون قتلك، فقال انّ مع كلّ رجل ملكين يحفظانه ممّا لم يقدر فاذا جاء القدر خلّيا بينه و بينه.
و قال كعب: لو لا انّ اللّٰه عزّ و جلّ و كلّ بكم ملائكة يذبّون عنكم فى مطعمكم و مشربكم و عوراتكم اذن يتخطّفكم الجنّ.
و قال الحسن: يحفظونه من امر اللّٰه اى عن امر اللّٰه، يعنى حفظهم ايّاه عن امر اللّٰه لا من عند انفسهم اى ذلك ممّا امرهم اللّٰه به لا انّهم يقدرون ان يدفعوا امر اللّٰه.
و قال ابن جريح هو مثل قوله عزّ و جلّ عن اليمين و عن الشّمال قعيد، فالّذى عن اليمين يكتب الحسنات و الّذى عن الشّمال يكتب السيئات،
«يَحْفَظُونَهُ» اى يحفظون عليه كلامه و فعله بامر اللّٰه،
و روى عن الضحّاك عن ابن عباس قال: هم الحرس و الرّجال يتعقبون على الامراء و السّلاطين يحفظونهم من امر اللّٰه على زعمهم فاذا جاء امر اللّٰه لم ينفعوا شيئا.

و قيل يحفظونه من المخلوقات كالعقارب و الحيّات و كلّها من امر اللَّه.
و قيل الهاء فى له يعود الى النّبي (صلي الله عليه وسلم) اى لمحمد معقّبات من اللَّه تعالى يحفظونه عن الاعداء و ذلك حين همّ به اربد و عامر فكفا هما اللَّه و يأتى ذكر هما،
«إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ»(13.11) اى لا يسلب قوما نعمة حتّى يعملوا بمعاصيه
و مثله قوله ذلك: «بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّراً نِعْمَةً أَنْعَمَها عَلى قَوْمٍ»(8.53) الآية...
روى عبد اللَّه بن عمر ان رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) قال: انّ للَّه عزّ و جلّ عبادا انعم عليهم نعما يقرّها فيهم ما بذلوها فاذا بخلوا بها نزعها منهم و حوّلها الى قوم يبذلونها، و فى معناه انشدوا:

جيراننا جار الزمان عليهم

لمّا اساؤا رعية الجيران

«وَ إِذا أَرادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ» اى اذا اراد اللَّه بقوم صرف نعمة عنهم حملهم فيها على البطر و البخل،
و اذا اراد بهم عذابا فلا مردّ لعذابه،
«وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ» اى من دون اللَّه،
«مِنْ والٍ» يلى امره فينصره، و هو اسم الفاعل من ولى يلى، اذا تولّى تدبير شىء و الولى بمعناه.
«هُوَ الَّذِي يُرِيكُمُ الْبَرْقَ»
يروى عن على بن ابى طالب (عليه السلام) و غيره: انّ البرق مخاريق من النّار فى ايدى الملائكة تزجر بها السّحاب،
«خَوْفاً وَ طَمَعاً» خوفا للمسافر و طمعا للحاضر لانّ المسافر يخاف من المطر و يتأذّى به. قال اللَّه عزّ و جلّ: «أَذىً مِنْ مَطَرٍ» و الحاضر يطمع فى المطر اذا راى البرق لانّه ينتفع به.
و قيل خوفا من الصواعق التي تكون مع البرق و طمعا فى الغيث، و نصبهما على الحال اى خائفين طامعين، كقوله، «يَأْتِينَكَ سَعْياً». و قيل نصب على المفعول له اى للخوف و الطمع،
«وَ يُنْشِئُ السَّحابَ» اى و يخلق السّحاب المنسحب فى الهواء،

«الثِّقالَ» بالماء. قيل هو بخار يرتفع من البحار و الارض فيصيب الجبال فيستمسك و يناله البرد فيصير ماء و ينزل.
«وَ يُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ» الرّعد ملك يسبّح.
و قيل ملك يصوّت بالسّحاب كالحادى بالابل،
«وَ الْمَلائِكَةُ» و هم اعوان الرّعد،
«مِنْ خِيفَتِهِ» اى يسبح الملائكة من خشية اللَّه،
و قيل من خيفة الرّعد.
و عن ابن عباس انّه قال من سمع صوت الرّعد فقال سبحان الّذى يسبّح الرّعد بحمده و الملائكة من خيفته و هو على كلّ شىء قدير، فان اصابته صاعقة فعلىّ ديته.
و يروى عنه ايضا انّ الرّعد ملك يسوق السّحاب و انّ بحور الماء لفى نقرة ابهامه و انّه موكّل بالسّحاب يصرفه الى حيث يؤمر و انّه يسبّح اللَّه فاذا سبّح الرّعد لا يبقى ملك فى السّماء الّا رفع صوته بالتسبيح فعندها ينزل القطر.
و كان رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) اذا سمع الرّعد و الصّواعق قال: اللّهم لا تقتلنا بغضبك و لا تهلكنا بعذابك و عافنا قبل ذلك،
«وَ يُرْسِلُ الصَّواعِقَ» مردى بود از فراعنه عرب ازين كافر دلى ناپاك متمرد، رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) مردى را فرستاد تا وى را بخواند، آن مرد گفت يا رسول اللَّه انّه اعتى من ذلك، آن دشمن خدا و رسول از آن شوختر است كه فرمان برد،
رسول (صلي الله عليه وسلم) باز گفت اذهب فادعه لى، رو او را بر من خوان،
مرد برفت و او را گفت يدعوك رسول اللَّه رسول خدا ترا ميخواند،
آن كافر گفت و ما اللَّه امن ذهب هو او من فضّة او من نحاس،
مرد باز آمد گفت يا رسول اللَّه من مى‌گفتم كه آن كافر ناپاك فرمان نبرد او بمن چنين و چنين گفت، رسول خدا گفت ارجع اليه فادعه، يك بار ديگر باز شو و او را بر خوان، مرد باز گشت و او را خواند و جواب همان شنيد، مرد باز گشت، رسول خدا سوّم بار فرستاد، بار سوم چون آن كافر سخن بيهوده در گرفت ربّ العزّه صاعقه‌اى فرو گشاد از آسمان

آتش در وی افتاد و سوخته گشت، در آن حال جبرئیل آمد و این آیت آورد: «وَ يُرْسِلُ الصَّواعِقَ فَيُصِيبُ بِها مَنْ يَشاءُ وَ هُمْ يُجادِلُونَ فِي اللَّهِ».
ابن عباس گفت این آیت و آیت پیش: «لَهُ مُعَقِّباتٌ» هر دو در شأن دو مرد فرو آمد

- یکی عامر بن الطفیل
- دیگر اربد بن ربیعه

هر دو در حق رسول خدای (صلي الله عليه وسلم) مکر ساختند و ربّ العزّه آن مکر و ساز بد ایشان فرا سر ایشان نشاند،
این عامر پیش رسول خدا آمد گفت یا محمد مالی ان اسلمت؟
"اگر مسلمان شوم مرا چه بود و در کار من چه حکم کنی؟"
رسول (صلي الله عليه وسلم) گفت: لك ما للمسلمين و عليك ما عليهم هر چه مسلمانان را بود ترا همان بود و هر حکم که بر ایشان رانند بر تو همان رانند،
عامر گفت: تجعل لی الامر بعدك آن خواهم که کار خلق و ولایت پس از تو بمن سپارند تا خلیفه تو باشم و بجای تو نشینم،
رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) گفت که این نه کاریست که در دست من بود که این بفرمان و حکم اللَّه تعالی بود آن را که خواهد دهد،
گفت یا محمد تجعلنی علی الوبر و انت علی المدر آن خواهم که تو بر اهل مدر کار رانی و پیش رو باشی و من بر اهل وبر،
رسول (صلي الله عليه وسلم) گفت این چنین راست نیاید و سخن کوتاه کن،
گفت ای محمد پس مرا چه خواهی داد؟
گفت: اجعل لك اعنّة الخیل تغزو علیها، ترا لشکری دهم تا سر خیل ایشان باشی و غزا کنی،
گفت آن خود مرا راستست، امروز اسلام را چه کنم و از بهر تو چرا گردن نهم؟
و پیش از آن با اربد راست کرده بود که چون من با محمد بسخن در آیم تو از پس وی در آی و او را زخم کن، آن ساعت بچشم اشارت کرد و اربد خواست که شمشیر از نیام بر کشد چهار انگشت بر آمد و بر جای

بماند هر چند جهد كرد تا بر كشد نتوانست تا رسول (صلي الله عليه وسلم) باز نگرست بجاى آورد كه ايشان ساز بد ساخته‌اند و مكر كرده‌اند گفت: «اللهم اكفنيهما بما شئت» فارسل اللَّه على اربد صاعقة فى يوم صائف صاح فاحرقته و ولّى عامر هاربا و قال يا محمّد دعوت ربّك فقتل اربد و اللَّه لاملأنّها عليك خيلا جردا و فتيانا مردا،

فقال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) يمنعك اللَّه من ذلك و ابنا قيلة، يريد الاوس و الخزرج فنزل عامر بيت امرأة سلوليّة فلما اصبح ضمّ عليه سلاحه و خرج و هو يقول و اللّات لئن اصحر محمد الىّ و صاحبه يعنى ملك الموت لأنفذتهما برمحى، فلما رأى اللَّه ذلك منه ارسل ملكا فلطمه بجناحه فاذ راه فى التراب و خرجت على رأسه غدة فى الوقت عظيمة فعاد الى بيت السلوليّة و هو يقول غدّة كغدّة البعير، و موت فى بيت السّلوليّة، ثمّ دعا بفرسه فركبه ثمّ اجراه حتّى مات على ظهره فاجاب اللَّه دعاء رسوله (صلي الله عليه وسلم) و قتل عامرا بالطّاعون و اربد بالصّاعقة.

فذلك قوله عزّ و جلّ: «وَ يُرْسِلُ الصَّواعِقَ» جمع صاعقه و هى نار تسقط من شدّة البرق تحرق ما اصابته. و تستعمل ايضا فى الامر الشّديد المهلك، «فَيُصِيبُ بِها مَنْ يَشاءُ»

قال ابو جعفر الباقر (عليه السلام) يصيب المسلم و غير المسلم و لا يصيب ذاكرا،

«وَ هُمْ يُجادِلُونَ فِي اللَّهِ» جدالهم فى اللَّه مجادلتهم لرسوله فى عبادتهم الاوثان و الواو يصلح للحال و يصلح لعطف الجملة على الجملة،

«وَ هُوَ شَدِيدُ الْمِحالِ» اى و اللَّه شديد القوّة و الغضب.

و قيل شديد الاخذ و الانتقام.

و قيل شديد الاهلاك بالمحل و هو القحط.

و قيل شديد المحال يوصل المكروه الى من يستحقه من حيث لا يشعر

و فى الميم قولان:

- احدهما انّ الميم اصلى يقال محل به اذا عرّضه للهلاك و كذلك ما حلته محالا اذا قاويته حتّى يتبيّن ايّكما اشدّ،
- و القول الثّاني انّ الميم زيادة و الكلمة من الحول و الحيلة.

فقال ابن عباس شديد الحول و قال قتادة شديد الحيلة.
قوله: «لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ» اى كلمة التوحيد لا اله الا اللَّه،

- اى لا يحقّ احد ان يدعى الها الّا هو اوست كه سزد كه او را خداى خوانند و ديگرى را نسزد
- و معنى ديگر له دعوة الحقّ: اوست سزاى آن كه خلق را با پرستش او خوانند،
- معنى ديگر: اوست كه خلق را فردا از خاك باز خواند تا بيرون آيند و تواند.
- و قيل له دعوة الطلب الحقّ اى مرجو الاجابة و دعاء غير اللَّه لا يجاب.

و هو قوله: «وَ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ» يعنى الاصنام،
«لا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ» اى داعى الاصنام كالعطشان يمدّ يده الى البئر،
«لِيَبْلُغَ» الماء،
«فاهُ» من غير حبل و لا دلو،
«وَ ما هُوَ بِبالِغِهِ» اى انّ الاصنام لا تنفعه و لا تستجيبه كمن يبسط كفيه الى الماء يشير اليه بيده و يدعوه بلسانه فالماء لا يستجيب له و الاستثناء من الاستجابة اى لا يستجيب الصنم الّا كاستجابة الماء داعيه.
قال الضحّاك كما انّ العطشان اذا بسط كفيه الى الماء لا ينفعه ما لم يقبضهما و يجمع الانامل و لا يبلغ الماء فاه ما دام باسطا كفيه كذلك الاصنام لا تملك لهم ضرّا و لا نفعا و لا موتا و لا حياة و لا نشورا،
«وَ ما دُعاءُ الْكافِرِينَ» اللَّه،
«إِلَّا فِي ضَلالٍ» فانّ اصواتهم محجوبة عن اللَّه عزّ و جلّ.
و قيل و ما دعاء الكافرين الاصنام الّا فى ضلال لا يجدى شيئا.
«وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» سجود تعبّد و انقياد،
«طَوْعاً» يعنى سجود الملائكة و المؤمنين،
«وَ كَرْهاً» من اكره على الايمان يعنى خوف بالسّيف فكان اوّل دخوله كرها، اين طواعيّت و كراهيّت در سجود اهل زمين است كه آسمانيان بطوع و طبع سجود مى‌كنند و در ايشان هيچ كراهيّت نيست.
امّا زمينيان

- قومى بطوع سجود كنند كه مسلمان زادند يا بطوع مسلمان شدند
- و قومى را باكراه و شمشير مسلمان كردند، بدايت كار ايشان كره بود پس طوع شد.
- و قومى منافقان‌اند كه بظاهر اسلام دارند و بكره سجود مى‌كنند.
- و روا باشد كه سجود بمعنى خضوع و انقياد بود، و ليس شىء الّا و هو يخضع للّٰه عزّ و جلّ و ينقاد له.
- و گفته‌اند سجود بكره اينست كه تفسير كرد گفت: «وَ ظِلالُهُمْ بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ»
- چنانك جاى ديگر گفت: «يَتَفَيَّؤُا ظِلالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَ الشَّمائِلِ سُجَّداً لِلَّهِ وَ هُمْ داخِرُونَ» اى صاغرون كارهون.

قال مجاهد: ظلّ المؤمن يسجد طوعا و هو طايع و ظلّ الكافر يسجد طوعا و هو كاره، الغدو جمع غداة كقنىّ جمع قناة و الآصال جمع اصيل.
و قيل جمع اصل و اصل جمع اصل و هو ما بين العصر الى المغرب.
«قُلْ» يا محمد للكفّار،
«مَنْ رَبُّ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ» استفهام تقرير و استنطاق فانّهم يقولون اللّٰه فاذا قالوها
«قُلِ اللَّهُ» اى هو اللّٰه كما قلتم مى‌گويد اى محمد از ايشان پرس كه آفريدگار آسمانها و زمين كيست ايشان جواب دهند و گويند اللّٰه كه جز ازين جواب نيست، چون ايشان اقرار دادند، تو گوى چنين است كه شما مى‌گوئيد كه آفريدگار اللّٰه تعالى است و آن گه اين اقرار بر ايشان حجّت كن و گوى: «أَ فَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِياءَ» استفهام انكار على شركهم بعد اقرارهم، ايشان را بگوى چون اقرار مى‌دهيد كه آفريدگار اوست، فلم اتّخذتم من دونه اولياء چرا جز از اللّٰه تعالى بتان را بخدايى گرفتيد و روز حاجت را و دفع مضار خود را ساخته‌ايد، و ايشان آنند كه خود را بكار نيايند، نه آورد سودى توانند نه باز برد گزندى، چون از خود عاجزاند از كار ديگران عاجزتر باشند.
ثمّ ضرب مثلا للّذى يعبد الاصنام و الّذى يعبد اللّٰه فقال: «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ» يعنى المشرك و المؤمن،
«أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُماتُ وَ النُّورُ» يعنى الشّرك و الايمان اى ليسا بسواء.

قرأ عاصم و حمزة و الكسائى
«يستوى الظلمات و النور» بالياء و قرأ الباقون بالتّاء، اينجا سخن منقطع گشت،
پس گفت: «أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ» بل اجعلوا للّه شركاء،
«خَلَقُوا» مثل ما خلق اللَّه تعالى،
«فَتَشابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ» اى اشتبه مخلوق اللَّه بمخلوق الشّركاء عندهم فمن اجل ذلك جعلوهم شركاء، و هذا استفهام انكار اى ليس الامر هكذا حتّى يشتبه الامر و يجعلوهم شركاء بل اللَّه سبحانه هو المتفرّد بالخلق، و هو قوله: «قُلِ اللَّهُ خالِقُ كُلِّ شَيْءٍ» دخل فيه المخلوقون بصفاتهم و افعالهم و المخلوقات بصفاتها و افعالها و المخاطب لا يدخل فى الخطاب،
«وَ هُوَ الْواحِدُ» المتفرّد بالخلق و الاحداث،
«الْقَهَّارُ» يقهر كلّ شىء بقدرته.
قال الازهرى الواحد فى صفة اللَّه عزّ و جلّ له معنيان:

- احدهما انّه واحد لا نظير له و ليس كمثله شىء، تقول العرب فلان واحد قومه و واحد النّاس اذا لم يكن له نظير،
- و المعنى الثّاني انّه اله واحد و ربّ واحد ليس له فى الهيّته و ربوبيّته شريك لانّ المشركين اشركوا معه آلهة و كذّبهم اللَّه تعالى فقال: الهكم اله واحد و هو الواحد القهّار.

## النوبة الثالثة

قوله تعالى: «اللَّهُ يَعْلَمُ ما تَحْمِلُ كُلُّ أُنْثى» احاط الحقّ سبحانه بالمعلومات علما و امضى بالكائنات حكما فلا معلوم يعزب عن علمه و لا مخلوق يخرج عن حكمه تعالى قدره عن سمات النّقص و تقدّس و صفه عن صفات العيب.
ثنائى است كه اللَّه تعالى بر خود مى‌كند، جلّ ثناؤه و عزّ كبرياؤه، خود را خود مى‌ستايد كه وى تواند كه خود را ستايد و ثناء وى است كه وى را شايد، از آب و خاك چه آيد و ثناء آب و خاك تا كجا رسد و اگر چند بكوشد بسزا و قدر اللَّه تعالى كى رسد، عقل بفرسايد و هم بگدازد و بمبادى اشراق جلال وى نرسد، او كه وى را ستايد دريا مى‌پالايد و

چراغست که در روز می‌افروزد، پیداست که چراغ در نور روز چه افزاید.

وصف تو چه جای حکمت‌اندیشانست
خاك کف تو سرمه دل‌ریشانست
شاهان جهان پای ترا بوسه دهند
عشق تو چه کار و بار درویشانست

«اللَّهُ يَعْلَمُ» خداست که داناست و در دانایی یکتاست و نهانش چون آشکار است، باریك بین و نهان دان و شیرین صنع و نیك خداست، هر ذرّه‌ای از ذرائر موجودات، در زمین و در سماوات، چه آشکارا و چه نهان، چه در روز روشن، چه در شب تاریك، جنبش همه می‌بیند، آواز همه می‌شنود، اندیشه همه می‌داند.
آن کودك که اندر شکم مادر بیمار و در آن ظلمت رحم بنالد، آن ناله وی می‌شنود و درد وی را درمان می‌سازد.
گفته‌اند که چون آن کودك از درد بنالد، دارویی یا طعامی که شفاء وی در آن بود مادر را در دل افتد و آرزوی آن طعامش پدید آید بخورد و شفاء آن کودك در آن بود، تا در رحم مادر بود او را در حمایت و رعایت خود می‌دارد، بعد از آن که صد هزاران عجایب حکمت و بدایع فطرت بحکم عنایت از روی لطافت در نهاد و هیکل وی پدید کرده، از بینایی و شنوایی و دانایی و گیرایی و روایی، قدی خیزرانی، رویی ارغوانی، صورت آشکار او سرّش نهانی و ربّ العزّه بر بنده این منّت می‌نهد و شکر آن در میخواهند.
در تورات موسی (علیه السلام) است: (من انصف منّی لخلقی صوّرت و خلقت و رزقت ثمّ قلت لهم تصدّقوا ممّا رزقکم علی المسکین بدرهم، اجعله لکم عشرا و ان اعطیتموه عشرا اجعلها مائة و ان اعطیتموه مائة جعلتها لکم الفا و لا ینفد خزائنی و لا اضیع اجر المحسنین).
چون از رحم مادر بیرون آید و قدم درین سرای بلیّات و نکبات نهد، گوشوانان و نگهبانان بر وی گمارد.
چنانك گفت جلّ جلاله: «لَهُ مُعَقِّباتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ

أَمْرِ اللَّهِ»»،
در خبرست كه ده فريشته بر وى گمارد:

- يكى بر راست،
- يكى بر چپ،
- يكى در پيش،
- يكى در قفا،
- دو بالاى سر،
- دو بر چشم،
- دو بر دهن،

اين ده فريشته گماشتگان حق‌اند نگهبانان بنده از بدها و آفتها، اين فريشتگان روزند چون شب در آيد بآسمان باز شوند و ده ديگر بجاى ايشان باز آيند. و فى ذلك ما روى ابو هريرة قال قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): يتعاقبون فيكم ملائكة باللّيل و ملائكة بالنّهار و يجتمعون فى صلاة الفجر و صلاة العصر، ثمّ يعرج الّذين يأتوا فيكم، فيسئلهم ربّهم كيف تركتم عبادى؟ فيقولون تركناهم و هم يصلّون.
اگر كسى گويد معلوم است كه فريشتگان قضاء اللَّه را رد نتوانند، پس بودن فريشتگان و بنده چه فايدت كند؟
جواب آنست كه قضاء اللَّه بر دو قسم است:

- قضاء لازم
- و قضاء جايز.

قضاء لازم آنست كه ربّ العزّه تقدير كرد و حكم راند كه از آسمان فرو آيد و ناچار ببنده رسد، فريشتگان اين حكم را دفع نتوانند كرد و نه بهيچ فعل از افعال بنده از خيرات و صدقات اين قضا بگردد و فريشتگان بنده را باين قضا باز گذارند، چنانك در خبر است: «فاذا جاء القدر خلوا بينه و بينه»»،

- امّا قضاء جايز آنست كه: قضى مجيئه و لم يقض حلوله وقوعه بل قضى صرفه بالتّوبة و الدّعاء و الصّدقة و الحفظة، و از اينجا گفته‌اند: «الصدقة ترد البلاء».

و در روزگار عيسى (عليه السلام) مردى گازر جايى بگذشت، عيسى

درو نگرست، بدیده معجزت آن قضاء جایز بدید که روی بوی نهاده، عیسی گفت این مرد همین ساعت از دنیا برود، ساخته باشید تا بر وی نماز کنیم، آن گازر رفت بشغل خویش و آن ساعت در گذشت و گازر باز آمد، حواریان گفتند یا نبیّ اللَّه آن ساعت گذشت و مرد زنده است حکم تو از کجا بود، عیسی (علیه السلام) آن مرد را پرسید که این ساعت چه خیر کردی؟ گفت دو درویش را دیدم گرسنه و دو قرص داشتم بایشان دادم، گفت از آن پس چه دیدی؟ گفت پشته‌ای که داشتم در میان آن ماری سیاه بود از آنجا بیرون آمد بندی محکم بر دهن وی نهاده،

عیسی گفت آن قضاء جایز بود صدقه آن را بگردانید.

و ربّ العزّه در ازل همین حکم کرده که چون بنده صدقه دهد بلا از وی بگرداند، و یشهد کذلك قصّة یونس (علیه السلام).

«إِنَّ اللَّهَ لا یُغَیِّرُ ما بِقَوْمٍ حَتَّی یُغَیِّرُوا ما بِأَنْفُسِهِمْ» عیّروا السنتهم عن حقایق ذکره، فغیّر قلوبهم عن لطائف برّه، ورد زبان و وارد دل در هم بسته و بهم پیوسته، تا اوراد اذکار بر زبان بنده روانست، واردات انوار در دل وی تابانست، و تا جوارح و ارکان بنده بنعت ادب در نماز است جان و روان وی در حضرت راز و نازست.

و بر عکس این تا بر زبان بنده بیهده میرود، دل وی در غفلت می‌بود و تا قدم از دایره فرمان بدر می‌نهد، حلاوت ایمان بدل وی راه نیابد،

«وَ إِذا أَرادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ» لکن چون اللَّه تعالی خواهد که دل وی نهبه شیطان شود و بدام ابلیس آویخته گردد، جهد وی چه سود دارد و حکم ازل را رد کی تواند.

بلعام باعورا چهار صد سال در تسبیح و تقدیس عمر بسر آورده بود و چهارصد مسجد و رباط بنا کرده بود و در پناه اسم اعظم راه اخلاص رفته بود، هواء نفس او برو مستولی گشت تا دعائی کرد بر موسی، او را گفتند ای بلعام اگر تو تیری در موسی اندازی او پوشیده اصطناع است، جوشن «وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» گرد وی در آمده و قضا و قدر هر دو دست در هم داده و او را بر آن داشته که آن تیری که پرورده چهارصد سال عبادت بود از کنانه اخلاص بدست دعوت بر آورد و در کمان اجابت نهاد، ببازویی که پرورده اسم اعظم بود در کشید و بی محابا بر قدم

موسی زد تا موسی چهل سال در تیه بماند، از آنجا که رخت بر گرفتی همانجا رخت بنهادی، موسی دل تنگ گشت گفت مرا چه بود که در تیه بماندهام، گفتند تیر بلعام بر قدم تو آمده است، موسی گفت و ما را خود دعائی مستجاب نیست؟ گفتند هست، هر آنچ باید بخواه. گفت ای بلعام بد مرد ما را نیز در کنانه کلیمی تیر دعوتی است که در هر که اندازیم دمار وی برآریم، آن گه ید بیضا در کنانه کلیمی کرد، تیر استقامت بر کشید، در کمان: «اشْرَحْ لِي صَدْرِي» نهاد، ببازوی: «سَنَشُدُّ عَضُدَكَ» در کشید، بر سینه بلعام زد، گفت الهی در بهینه وقت، بهینه چیز ازو وا ستان، گفت بهینه وقت اینست و بهینه چیز ایمانست،
«فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ» ایمان، مرغ وار از آن بیچاره بر پرید و اسم اعظم از وی روی بپوشید.
اینست که ربّ العالمین گفت: «وَ إِذا أَرادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوْءاً فَلا مَرَدَّ لَهُ وَ ما لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ والٍ» ای اذا اراد اللّٰه بقوم سوء وفر دواعیهم حتّی یعلموا و یختاروا ما فیه بلاؤهم فیمشوا الی هلاكهم بقدمهم. كما قال قائلهم:
الی حتفی مشی قدمی ... اری قدمی اراق دمی
«وَ لِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ طَوْعاً وَ كَرْهاً» بر زبان تفسیر، سجود کافر سجود کره است از آنك بوقت محنت در حال شدت دفع گزند خویش را سجود کند و تواضع نماید، چنانك مصطفی (صلي الله عليه وسلم) حصین خزاعی را گفت: كم تعبد اليوم الها:
فقال سبعة، واحدا فی السّماء و ستّة فی الارض،
فقال أيّهم تعدّه لرغبتك و رهبتك؟ قال الّذی فی السّماء.
بر مقتضی این قول،

- هر که خدای را سجود کند طمعی را، جلب نفعی یا دفع ضرّی را، آن سجود کراهیّت است نه سجود طواعیّت،
- سجود طوعی آنست که محض فرمانرا و اجلال عزّت حق را کند، نه در آن شوب طمع بود نه امید عوض، نه بیم از محنت، شخص در سجود و دل در وجود و جان در شهود، شخص با وفا و دل با جفا و جان با صفا.

آن صدر طریقت بو یزید بسطامی را بخواب نمودند که یا بایزید: خزائننا

مملوّة من العبادة، تقرّب الينا بالانكسار و الذلّة در گاه ما را ركوع و سجود بى انكسار دل و صفاء جان بكار نيايد كه خزائن عزّت ما خود پر از ركوع و سجود خداوندان دلست، چون بدرگاه ما آيى درد دل بر جام جان نه و بحضرت جانان فرست كه درد دل را بنزديك ما قدريست.
پير طريقت گفت: توحيد در دلهاى مؤمنان بر قدر درد دلها بود، هر آن دلى كه سوخته تر و درد وى تمامتر با توحيد آشناتر و بحق نزديكتر:

بى كمال سوز دردى نام دين هرگز مبر
بى جمال شوق وصلى تكيه بر ايمان مكن

## 3 النوبة الاولى
## آية 17 الي 27

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا ۚ وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ ۚ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ ۚ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً ۖ وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ ۚ كَذَٰلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ {17}

لِلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنَىٰ ۚ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا بِهِ ۚ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ ۖ وَبِئْسَ الْمِهَادُ {18}

أَفَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ كَمَنْ هُوَ أَعْمَىٰ ۚ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ {19}

الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلَا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ {20}

وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ {21}

وَالَّذِينَ صَبَرُوا ابْتِغَاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ سِرًّا وَعَلَانِيَةً وَيَدْرَءُونَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ أُولَٰئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ {22}

جَنَّاتُ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ ۖ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ {23}

سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ ۚ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ {24}

وَالَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثَاقِهِ وَيَقْطَعُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ ۙ أُولَٰئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ سُوءُ الدَّارِ {25}

اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ ۚ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتَاعٌ {26}

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ ۚ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ {27}

## نوبة الاولي آية 17 الي 27

قوله تعالى: «أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً» فرو فرستاد از آسمان آبى، «فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ» برفت رودهاى آب، «بِقَدَرِها» باندازه آن، «فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابِياً» بر سر گرفت سيل كفى ايستاده بر سر آب، «وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ» و از آن چيزها كه آتش مى‌فروزند بر آن، «ابْتِغاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتاعٍ» بطلب و جستن زيورى يا پيرايه‌اى، «زَبَدٌ مِثْلُهُ» هم كفى است راسب در زير آن چنانك آن كف است رابى بر سر آب، «كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ» چنان مى‌زند اللَّه تعالى حق و باطل را مثل، «فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً» اما كف بكران رود، «وَ أَمَّا ما يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ» و اما آنچ مردم را بكار آيد و سودمند است در زمين بماند بدرنگ، «كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ (17)» چنين زند اللَّه مثلها.

«لِلَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمُ الْحُسْنى» آنان كه خداوند خويش را پاسخ نيكو كردند، «وَ الَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ» و ايشان كه پاسخ نيكو نكردند او را، «لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً» اگر ايشان را فردا هر چه درين جهان چيزست و بود و خواهد بود، «وَ مِثْلَهُ مَعَهُ» و هم چندان با آن، «لَافْتَدَوْا بِهِ» ايشان بآن خويشتن باز خريدند «أُولئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسابِ» ايشانند كه ايشانراست شمار بد، «وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ وَ بِئْسَ الْمِهادُ (18)» و جايگاه ايشان دوزخ و بد جايگاه كه آنست.

«أَ فَمَنْ يَعْلَمُ» كسى كه مى‌داند، «أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ» كه آنچ فرو فرستاده آمد بتو از خداوند تو راستست و درست، «كَمَنْ هُوَ أَعْمى» او چنان نابينا دل است، «إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ (19)» راستى او

دریابند و پند ایشان پذیرند که خداوندان مغزاند.
«الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ» ایشان که راست بنمایند و راست می‌دارند پیمان خدای، «وَ لا يَنْقُضُونَ الْمِيثاقَ (20)» و بنه شکنند پیمان محکم بسته او.
«وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ» و ایشان که می‌پیوندند، «ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» آن چیز را که اللَّه تعالی فرمود که بپیوندند، «وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» و از خداوند خویش می‌ترسند، «وَ يَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ (21)» و می‌ترسند از شمار بد فردا.
«وَ الَّذِينَ صَبَرُوا» و ایشان که شکیبایی کردند، «ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ» طلب دیدار خداوند خویش را، «وَ أَقامُوا الصَّلاةَ» و نماز بهنگام بپای داشتند، «وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً» و از آنچ داشتند چیزی بدادند نهان و آشکارا، «وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» و باز زنند بنیکی بدی را، «أُولئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ (22)» ایشانراست سرانجام نیکو.
«جَنَّاتُ عَدْنٍ» بهشتهای همیشه‌ای، «يَدْخُلُونَها» در روند در آن، «وَ مَنْ صَلَحَ» و هر که نیکو بود، «مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ» از پدران ایشان و از جفتان ایشان و فرزندان ایشان، «وَ الْمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ (23)» و فریشتگان بر ایشان در آیند از هر دری.
«سَلامٌ عَلَيْكُمْ بِما صَبَرْتُمْ» و می‌گویند درود بر شما بآن شکیبایی که کردید، «فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ (24)» ای نیکا سرانجام سرای.
«وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ» و ایشان که می‌شکنند پیمان خدای، «مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ» از پس محکم بستن پیمان او، «وَ يَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» و می‌گسلند آنچ اللَّه تعالی فرموده است به پیوند آن، «وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» و بدکاری و تبه کاری می‌کنند در زمین، «أُولئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ» ایشانند که ایشانراست دوری و نفرین، «وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ (25)» و ایشانراست سرای بد «اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشاءُ» اللَّه تعالی می‌گستراند و می‌گشاید روزی او را که خواهد، «وَ يَقْدِرُ» و تنگ تر می‌راند و تنگ می‌دارد برو که خواهد، «وَ فَرِحُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا» و شادند بزندگانی این جهانی، «وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا» و نیست زندگانی این جهان، «فِي الْآخِرَةِ» در برابر آن جهان، «إِلَّا مَتاعٌ (26)» مگر اندکی ناپاینده بر هیچ بنده.
«وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا» و می‌گویند کافران، «لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ»

چرا برو از آسمان فرو فرستاده نمی‌آید آیتی از خداوند او، «قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ» گوی که اللَّه تعالی گم کند از راه خویش او را که خواهد،، «وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنابَ (27)» و راه می‌نماید و می‌گشاید بخود او را که باز گردد براستی با او.

## النوبة الثانية

قوله تعالی: «أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً» این باز مثلی دیگرست که اللَّه تعالی زد حق و باطل را و ایمان و کفر را، می‌گوید: مثل الحقّ فی ثباته و انتفاع صاحبه به و الباطل فی ذهابه و قلّة انتفاع صاحبه به کمثل ماء مطر انزله اللَّه من السّحاب من جانب السّماء، «فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ» الاودیة جمع واد و هو الموضع الّذی یسیل فیه الماء بکثرة، «بِقَدَرِها» یعنی الکبیر بقدر کبارته و الصّغیر بقدر صغره. و قیل بقدرها ما قدّرها ما قدّرها من ملئها، «فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ» الّذی حدث من ذلك الماء، «زَبَداً رابِياً» ای عالیا و الزّبد و ضر الغلیان و خبثه، آب صافی که مردم را در آن نفع بود مثل حق است و زبد مثل باطلست که نماید و نپاید، معنی آنست که باطل اگر چه بر زبر حق شود در بعضی احوال باك نیست که آن بنماند و نه پاید و عاقبت سرانجام جز حق را و اهل آن را نبود. آن گه مثلی دیگر زد پیش از آنك این یکی تمام شد گفت: «وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ» قرأ حمزة و الکسائی یوقدون بالیاء اذ لا مخاطبة ها هنا، ای یلقون الحطب فی النّار تحته و یسبکونه من الفلزّات کالذّهب و الفضّة و الرّصاص و الصّفر و النّحاس، «ابْتِغاءَ حِلْيَةٍ» ای لابتغاء حلیة هو الذّهب و الفضّة یتّخذ منهما حلیة السّیف و المرکب و الدّواة و حلیة النّساء، «أَوْ مَتاعٍ» کالرّصاص و النّحاس و الصّفر منها یتّخذ الاوانی و ما یتمتّع به فی الحضر و السّفر، «زَبَدٌ مِثْلُهُ» ای لهذه الفلزّات اذا اغلیت زبد و خبث مثل زبد الماء. قوله «زَبَدٌ مِثْلُهُ» مبتداء و ممّا توقدون علیه خبره، ای و مثل زبد الماء زبد ما یوقد علیه، «كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَ الْباطِلَ» ای مثل الحقّ و الباطل، «فَأَمَّا الزَّبَدُ» یعنی زبد الماء و خبث الحدید و الصّفر و النحاس، «فَيَذْهَبُ جُفاءً» ای باطلا من جفأت القدر و اجفات اذا غلت و علا زبدها فاذا سکنت لم یبق منه شیء و بناء فعال ممّا یرمی و یطرح. و قیل جفا الوادی

و اجفا اذا نشف، «وَ أَمَّا ما يَنْفَعُ النَّاسَ» الماء و الحلى و الاوانى، «فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ» يشرب منه الحيوان و يزرع به فيكون منه معاش الخلق و انتفاع النّاس بالحلىّ و الامتعة ظاهر، «كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ» فمثل المؤمن و اعتقاده و نفع الايمان كمثل هذا الماء المنتفع به فى نبات و حياة كلّ شىء و كمثل نفع الذّهب و الفضّة و سائر الآلات التي ذكرناها لانّها كلّها تبقى منتفعا بها و مثل الكافر و كفره كمثل هذا الزّبد الذى يذهب و كمثل خبث الحديد و ما تخرجه النّار من وسخ الفضّة و الذّهب الذى لا ينتفع به. «كَذلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ» اى كما بين هذا بضرب المثل كذلك يبيّن اللَّه ساير المشكلات، اينجا سخن تمام شد و منقطع گشت: پس گفت: «لِلَّذِينَ اسْتَجابُوا لِرَبِّهِمُ» يعنى وحدوه و صدّقوا رسله، همانست كه گفت: «اسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ» جاى ديگر گفت: «مِنْ بَعْدِ ما اسْتُجِيبَ لَهُ أَجِيبُوا داعِيَ اللَّهِ». «الْحُسْنى» يعنى لهم الحياة و الرّزق و تضاعف الحسنات فى الدّنيا و الجنّة و الرّؤية فى العقبى، «وَ الَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا لَهُ» يعنى المشركين، «لَوْ أَنَّ لَهُمْ ما فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ» اى ملكوا اموال الدنيا و ملكوا معها مثلها، «لَافْتَدَوْا بِهِ» لبذلوه ليدفعوا عن انفسهم عذاب اللَّه و تقديره لو انّ لهم ما فى الارض جميعا و مثله معه. و قيل الفداء لافتدوا به، جاى ديگر ازين گشادەتر گفت: «لِيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذابِ يَوْمِ الْقِيامَةِ ما تُقُبِّلَ مِنْهُمْ»، «أُولئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسابِ» يعنى المناقشة و من نوقش الحساب هلك. و قيل سوء الحساب الذى معه التوبيخ و التقريع. قال فرقد: قال لى ابراهيم يا فرقد أ تدرى ما سوء الحساب؟ قلت لا، قال ان يحاسب العبد بذنبه كلّه لا يغفر له منه شىء، «وَ مَأْواهُمْ جَهَنَّمُ» اى مرجعهم الى النّار، «وَ بِئْسَ الْمِهادُ» المستقرّ جهنّم.

قوله: «أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ» اين آيت در شأن حمزه فرو آمد و بو جهل، و حمزه مردى بود مهيب با حشمت و با قوّت و قريش او را عظيم حرمت داشتندى و از بطش و بأس وى هراسيدندى و تا در جاهليّت بودى پيوسته حمايت و رعايت رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) كردى و او را دوست داشتى و از بيم وى كس را زهره نبودى كه رسول را رنجانيدى، وقتى بصيد رفته بود، بو جهل فرصت يافت با جمعى كفّار مكه قصد رسول خداى كردند و او را برنجانيدند، حمزه آن ساعت در آن صحرا از

پی آهویی همی راند، آهو روی با وی کرد بزبانی فصیح گفت ای حمزه ترا شغلی هست از صید من مهمتر و اولی‌تر حمزه چون آن سخن بشنید او را عجب آمد عنان باز گرفت روی بمکّه نهاد، هنوز در مکه نرفته بود که تقاضای دیدار جمال محمد عربی ناگاه از درون دل وی سر برزد، آتش مهر وی زبانه زد، با خود همی گفت كاشك محمد (صلي الله علیه وسلم) را بدیدمی، نباید که دشمنی بر وی ظفر یافته باشد؟

درین اندیشه بود که کنیزك وی پیش آمد گفت یا سیدی خبر نداری که بو جهل لعین با محمد (صلي الله علیه وسلم) چه کرد؟! چون دانست که تو بصید بیرون رفته‌ای از بطش و قهر تو ایمن گشته رفت و محمد را برنجانید و زخم کرد و ناسزا گفت، حمزه گفت و مرا نیز کاری عجیب پیش آمد آهویی با من سخن چنین گفت و مرا در کار محمد (صلي الله علیه وسلم) بصیرتی تمام حاصل گشت!! هم چنان خشم آلود برگشت و بو جهل را طلب کرد، او را دید با جماعتی قریش گرد آمده، چون حمزه را از دور بدیدند آن جمع از بیم وی متفرق شدند و هر یکی گریختن را گوشه‌ای گرفت، بو جهل تنها بماند، حمزه گفت ای نامرد هیچ کس، ترا با محمد (صلي الله علیه وسلم) چه کارست و با وی چه حساب داری که او را رنجانی و ترا خود چه زهره آن بود که بگوشه چشم بدو بازنگری، این همی گوید و کمان بر سر وی همی زند تا جراحتها در وی پدید کرد، پس حمزه از وی باز گشت و بخانه خدیجه آمد.

رسول خدای (صلي الله علیه وسلم) چون وی را بدان صفت دید دانست که حمزه نه خود آمد که او را آورده‌اند و از جام هدایت او را شربتی داده‌اند، گفت یا عم چه غم خوری از آنك بو جهل مرا بزد، من از آن اندوهگین نه‌ام و بآنك بو جهل مرا مکافات کردی شاد نه‌ام شادی من بچیزی دیگر بود، حمزه گفت یا محمد شادی تو در چه باشد تا من همان کنم، رسول خدا (صلي الله علیه وسلم) گفت شادی من در آن بود که تو گویی: «لا اله الا اللّٰه محمد رسول اللّٰه» حمزه در ساعت کلمه شهادت بگفت و مسلمان شد، دلهای مسلمانان باسلام حمزه قوی گشت.

ربّ العالمین در شأن ایشان آیت فرستاد که «أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ» این حمزه است، «كَمَنْ هُوَ أَعْمى» این بو جهل است،

می‌گوید کسی که داند که آنچ بتو دادند از نامه و پیغام راست است و درست، چون برابر بود با کسی که نابینا دل بود هیچ فرا حق نبیند و درنیابد، آن گه گفت: «إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ» پند کسی پذیرد که خرد دارد، حق کسی بیند که بصیرت دارد.
«الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لا يَنْقُضُونَ الْمِيثاقَ» این تفسیر «اولوا الالباب» است، می‌گوید عهدی که کردند و پیمانی که بستند، روز میثاق بوفاء آن عهد باز آمدند و هیچ نقض نکردند. و گفته‌اند وفاء عهد آنست که امر و نهی که ایشان را الزام کردند در کتاب خدا و سنّت مصطفی بجای آوردند و هیچ خلاف نکردند.
و قیل عهده ان یطاع فلا یعصی و ان یذکر فلا ینسی و ان یشکر فلا یکفر و یراجع بالتوبة و المعذرة عند المعصیة. قتاده گفت ربّ العزّه در هیچ گناه آن مبالغت ننموده که در نقض عهد نموده که در قرآن بیست و اند جایگه آنست که بوفاء عهد می‌فرماید و از نقض آن بیم می‌دهد.
«وَ الَّذِينَ يَصِلُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» قیل هو نصرة المؤمنین. و قیل صلة محمد (صلي الله عليه وسلم) و قیل الایمان بجمیع الانبیاء من غیر تفریق بینهم فی النبوة. و قیل ان یوصل الزّکاة بالصّلاة و الصّلاة بالصّیام و الصیام بالحجّ و العمل بالقول، و اکثر المفسّرین علی انّه الرّحم امر اللَّه بصلتها و نهی عن قطیعتها
قال النبی (صلي الله عليه وسلم): «اعجل الخیر ثوابا صلة الرّحم و اسرع الشرّ عقابا البغی و یمین الصبر تدع الدیار بلاقع».
و عن عبد اللَّه بن عمرو قال: من اتّقی ربّه و وصل رحمه نسیء له فی عمره و اثری ماله و احبّه اهله. و فی التوریة یا بن آدم اتّق ربّك و برّ والدیك و صل رحمك امدّ لك فی عمرك و ایسر لك یسرك و اصرف عنك عسرك، «وَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ» یعظمونه و یخافون عذابه، «وَ يَخافُونَ سُوءَ الْحِسابِ» ای یخافون ان لا تغفر سیّئاتهم و لا تقبل حسناتهم. و قیل «سُوءُ الْحِسابِ» شدة العذاب و الحساب الجزاء و اعطاء الاستحقاق.
«وَ الَّذِينَ صَبَرُوا» یعنی علی طاعة اللَّه. و قیل علی المرازی و المصائب و الحوادث، «ابْتِغاءَ وَجْهِ رَبِّهِمْ» ای طلب رضاء اللَّه و تعظیمه، «وَ أَقامُوا الصَّلاةَ» المفروضة، «وَ أَنْفَقُوا مِمَّا رَزَقْناهُمْ سِرًّا وَ عَلانِيَةً» یعنی الزّکاة،

«وَ يَدْرَؤُنَ بِالْحَسَنَةِ السَّيِّئَةَ» اى يدفعون بالتوبة المعصية و بالصلة الجفوة و بالصفح السّفه و بالصدقة العذاب، و فى الخبر: اتّبع السّيئة الحسنة تمحها.
و قال معاذ بن جبل يا رسول اللَّه اوصنى، قال: «اذا عملت سيئة فاعمل بجنبها حسنة تمحها السر بالسر و العلانية بالعلانية».
قال عبد اللَّه بن المبارك هذه ثمانى خلال مسيرة الى ثمانية ابواب الجنة. و قال ابو بكر الوراق هذه ثمانية جسور فمن اراد القربة من اللَّه و الاتصال به عبرها، «أُولئِكَ لَهُمْ عُقْبَى الدَّارِ» يعنى العاقبة الحسنة، اى اعقبهم اللَّه الجنّة من اعمالهم الصّالحة فى الدّنيا، اى عاقبة دنيا هم لهم لا عليهم و عقبى الشّىء منتهاه. و قيل كانت لهم بعد دار الدّنيا.
«جَنَّاتُ عَدْنٍ» فهى بدل من عقبى الدّار، «جنات عدن» اى دار اقامة، «يَدْخُلُونَها» قرأ ابن كثير و ابو عمرو يدخلونها بضمّ الياء و فتح الخاء مى گويد در آرند ايشان را در آن بهشتها هميشه، «وَ مَنْ صَلَحَ» اى هم و من صلح، «مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ» جمع زوج و المراد به الزّوجة، «وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ» اولادهم و اولاد اولادهم من كان صالحا منهم وصفهم بالصلاح ليعلم انّ مجرّد السبب لا يغني.
و قيل الصّلاح ها هنا الايمان، «وَ الْمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ» بالتّحيّة و السّلام تكرمة من اللَّه لهم.
«سَلامٌ عَلَيْكُمْ» اى يقولون سلام عليكم «بِما صَبَرْتُمْ» يعنى بدل صبركم فى الدّنيا و مقاساة البلاء فالدّنيا بلاء كلها، «فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ» اين عقبى همانست كه آنجا گفت: «وَ الْعاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» اى نعم عاقبة العمل فى دار الدّنيا الجنّة قال مقاتل يدخلون عليهم فى مقدار يوم و ليلة من ايّام الدّنيا ثلث كرات معهم الهدايا و التّحف يقولون سلام عليكم بما صبرتم. روى عن انس بن مالك انّه تلا هذه الآية: جنّات عدن الى قوله فنعم عقبى الدّار، ثمّ قال انّه خيمة من درّ مجوّف طولها فى الهواء ستون ميلا، ليس فيها صدع و وصل فى كلّ زاوية منها اهل و لها اربعة آلاف مصراع من ذهب، يقوم على كلّ باب سبعون الفا من الملائكة من كلّ ملك منهم هدية من الرّحمن ليس مع صاحبه مثلها، لا يدخلون الّا باذنه بينهم و بينه حجاب و عن عبد اللَّه بن عمرو قال قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): هل تدرون اوّل

من يدخل الجنّة من خلق اللَّه؟ قالوا اللَّه و رسوله اعلم، قال المهاجرون الذين يسدّ بهم الثغور و يتقى بهم المكاره يموت احدهم و حاجته فى نفسه لا يستطيع لها قضاء فيقول اللَّه لمن يشاء من ملائكته ائتوهم فحيّوهم فتأتيهم الملائكة فيدخلون عليهم من كلّ باب سلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدّار.
و كان النبى (صلي الله عليه وسلم) يأتى قبور الشهداء على رأس كلّ حول فيقول السلام عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدّار، و ابو بكر و عمرو عثمان رضى اللَّه عنهم «وَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ» اى يخالفون امر اللَّه، «مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ» اى من بعد ما وثقوا على انفسهم للَّه ان يعملوا بما عهد اليهم و الميثاق مفعال من الوثاقة و هو كلّ عقد اكّد بيمين، «وَ يَقْطَعُونَ ما أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ» مراد باين صلت رحم است كه بنى اسرائيل بنى اعمام مصطفى بودند كه ايشان ولد اسحاق بودند و مصطفى (صلي الله عليه وسلم) از اولاد اسماعيل بود و بوى ايمان نياوردند و رحم بريدند.
قال النبى (صلي الله عليه وسلم): «اذا لم تمش الى ذى رحمك برجلك و لم تعطه من مالك فقد قطعته»، «وَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ» بالكفر و الظلم، «أُولئِكَ لَهُمُ اللَّعْنَةُ» اى البعد من الرّحمة، «وَ لَهُمْ سُوءُ الدَّارِ» عذاب الآخرة.
«اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ» اى يوسع، «لِمَنْ يَشاءُ وَ يَقْدِرُ» اى و يضيّق على من يشاء هو العالم بالاصلح لخلقه.
لابن لنكك:

| | |
|---|---|
| يا فلكا دار بالنذال و بالجه | ل الى كم تدور يا خرف |
| فعاقل ما يبل انملة | و جاهل باليدين يغترف |
| قد وقف العقل فى حقيقة ذا | فما على ضمن امره نقف |

«وَ فَرِحُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا» رضوا بها و زهدوا فى الآخرة، «وَ مَا الْحَياةُ الدُّنْيا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا مَتاعٌ» متعة و بلغة لا تدوم.
«وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ» هذه الآية تكون وحيا كما سأله اهل الكتاب ان ينزّل عليهم كتابا من السّماء و تكون معجزة كما سألته قريش ان يأتى بالملائكة قبيلا او يكون لك بيت من زخرف او جنّة او كنز او يأتيهم بالموتى احياء، «قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشاءُ» باقتراح

الآيات بعد ظهور المعجزات، «وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنابَ» اى من آمن و تاب و رجع اليه بقلبه، و المعنى قل يا محمد للّذين طلبوا الآية ليؤمنوا ليس هداية من اهتدى بنزول الآية و لاضلال من ضلّ بترك انزالها لكن ذلك الى مشيّة اللَّه فمن شاء اضلّه فلا ينفعه الآيات و من شاء وفقه للايمان فاهتدى و هذه الآية حجّة على المعتزلة و القدريّة واضحة.

## النوبة الثالثة

قوله تعالى: «أَنْزَلَ مِنَ السَّماءِ ماءً» الآية... ابو بكر واسطي گفت: اين آيت مدار علم حقيقت و معرفتست، و المعنى اوحى من العلى الى قلوب الانبياء و اسماعهم و الهم الحكماء فى عقولهم و بصائرهم،

(يعني) جلال احديّت بنعمت رحمت و رأفت فرو فرستاد از آسمان بر پيغامبران پيغام راست و وحى پاك، هم بسمع شنيدند و هم بدل دريافتند و همچنين اوليا را الهام داد و نور حكمت در دل ايشان افكند، «فَسالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِها» اى ابصرت قلوب بقدر سعتها و حياتها و استنارتها،

(يعني) دلهاى انبياء روشن گشت و بيفروخت بنور وحى و رسالت و دلهاى اولياء بچراغ حكمت و معرفت،

«بِقَدَرِها» يعنى هر كس بقدر خويش بر درجات و طبقات، يكى برتر، يكى ميانه، يكى فروتر، تفاضل و تفاوت بر همه پيدا.

پيغامبران را مى‌گويد: «وَ لَقَدْ فَضَّلْنا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلى بَعْضٍ»

اوليا را مى‌گويد: «هُمْ دَرَجاتٌ عِنْدَ اللَّهِ»

يكى را بر نبوّت، رسالت افزونى،

يكى را بر حكمت، نبوّت افزونى،

يكى را بر علم، معرفت افزونى،

يكى را بر ايمان و شهادت، ذوق حقيقت افزونى،

يكى را علم اليقين با بيان،

يكى را حقّ اليقين باعيان،

هر كسى را آن داد كه سزا بود

و در هر دلى آن نهاد كه جا بود،

«فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَداً رابِياً» يعنى فاصاب تلك القلوب من خطأ الآراء و

دون الهفوات و ما يلقى الشيطان فى الامنية و يختلسه من الحفظ و يلقيه من الزّلل،
(يعني) آن دلها اگر چه روشنست و افروخته، خالى نباشد از وساوس و هواجس و هفوات صغائر كه شيطان پيوسته مترصد نشسته تا كجا در دل ايشان راهى يابد، تا شكى و سهوى افكند، دروغى برسازد، حفظى بر بايد. او كه مهتر عالم بود و سيد ولد آدم بود و در صدف شرف بود با كمال نبوّت و بسالت رسالت وى شيطان هم از وى اختلاسى كرد، چنانك گفت: «أَلْقَى الشَّيْطانُ فِي أُمْنِيَّتِهِ» تا از همزات وى بحق استعاذت كرد گفت: ربّ اعوذ بك من همزات الشياطين،
«وَ مِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ» اى و ممّا يتفكرون فيه و يتدبرونه و يستنبطون منه،
«ابْتِغاءَ» استدلال او ابتغاء كشف،
«زَبَدٌ» اى زيادة من الهام الحقّ و المام الملك،
«مِثْلُهُ» اى مثل الخطاء الذى يلقيه الشيطان.
مى‌گويد آن صاحب الهام و صاحب معرفت يكى در بحر تفكّر بدست استنباط جواهر معانى از آيات و اخبار بيرون مى‌آرد، يكى از روى تدبّر بنعت الهام حقايق كشف مى‌جويد، همى در آن تفكر و تدبّر و استنباط چندان كوشش نمايند و روش كنند كه اندازه در گذارند تا بر الهام حق و المام ملك افزونى جويند، اين افزونى همچون آن بر آراسته شيطانست از هر دو حذر كردنى است،
«فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفاءً» يعنى فامّا الخطاء و الهفوة و الطغيان تذهب تذكرا، لقوله عزّ و جلّ: «إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذا مَسَّهُمْ طائِفٌ مِنَ الشَّيْطانِ تَذَكَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ»،
«وَ أَمَّا ما يَنْفَعُ النَّاسَ» من استدلال للفتوى او توقف على معنى،
«فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ» يرسخ فى القلب مى‌گويد آن خطاء رأى و هفوة لسان و طغيان از جهت شيطان پاى دار نبود، در دل مؤمن قرار نگيرد، كه مؤمن ياد كرد و ياد داشت حق بر دل و زبان دارد و غوغاء شيطان با سلطان ذكر حق پاى ندارد، اينست كه ربّ العالمين گفت: «تَذَكَّرُوا فَإِذا هُمْ مُبْصِرُونَ».

و آنچ مردم را بکار آید که صلاح دل و دین در آن بود و باندازه شریعت و حقیقت بود، آن در دل راسخ گردد.
درختی بود بیخ آن راسخ، شاخ آن ناضر، عود آن مثمر، بیخ آن در زمین وفا، شاخ آن بر هوای رضا، میوه آن رؤیت و لقا و بر جمله اشارت آیت آنست که نور معرفت چون در دل تابد آثار ظلمت معصیت پاك ببرد و آن نورها مختلفست و آن معاصی متفاوت،

- نور یقین تاریکی شك ببرد،
- نور علم تهمت جهل ببرد،
- نور معرفت آثار نکرت محو کند،
- نور مشاهدت آثار ظلمت بشریّت ببرد،
- نور جمع آثار تفرقت بردارد،
- باز بر سر همه نور توحید است، چون خورشید یگانگی از افق غیب سر بر زند با شب دوگانگی گوید:

شب رفت تو ای صبح بیکبار بدم
تا کی ز صفات آدمی و آدم

«أَ فَمَنْ يَعْلَمُ أَنَّما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ الْحَقُّ» الآیة...
این استفهام بمعنی نفی است، ای لا یستوي البصیر و الضریر و المقبول بالوصلة و المردود بالحجبة،
(یعني) هرگز یکسان نباشد دانا و نادان،
روشن دل و تاریك دل،
آن یکی آراسته توحید و نواخته تقریب و این یکی بیگانه از توحید و سزای تعذیب،
آن یکی بنور معرفت افروخته و این یکی بآتش قطعیت سوخته،
«إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ» کسی داند که چنین است که دل وی پر از نور یقین است و با عقل مطبوعی او را عقل مسموعی است،
آن گه صفت ایشان کرد:
«الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ» ایشان که جز وفاء عهد الله ایشان را نگیرد، عهدی که کرده‌اند بر سر آن عهداند، نه صید این عالم شوند، نه قید آن عالم، اگر از عرش تا ثری آب سیاه بگیرد، لباس وفاء ایشان نم نگیرد،

ای جوانمرد وفا و حسن العهد از آن مرغك بیاموز كه جان خویش در سر وفاء عهد سفیان ثوری كرد: در آن عهد كه سفیان ثوری را بتهمتی در حبس باز داشتند بلبلی در قفسی بود، چون سفیان را بدید زار زار سرائیدن گرفت روزی سفیان آن بلبل را بخرید و بها بداد و دست بداشت تا هوا گرفت، پس از آن در مدت زندگانی سفیان هر روز بیامدی و نالهای چند بكردی آن گه راه هوا گرفتی، چون سفیان از دنیا برفت و او را دفن كردند آن بلبل را دیدند كه بر سر تربت سفیان فرو آمد و باری چند بدرد دل و سوز جگر بسرائید و در خاك بغلتید تا قطرههای خون از منقار وی روان شد و جان بداد.

ای مسكین تو پنداری كه شربت عشق ازل خود تو نوشیدهای یا عاشق گرم رو درین راه خود تو خاستهای، اگر تو پنداری كه خدای را جلّ جلاله درین میدان قدرت چون تو بندهای نیست كه وی را بپاكی بستاید، گمانت غلط است و اندیشه خطا، كه اگر پرده قهر از باطن اصنام بی جان بردارند و لگام گنگی از سر این در و دیوار و درختان فرو كنند، چندان عجایب تسبیح و آواز تهلیل شنوی كه از غیرت سر در نقاب خجلت خویش كشی و بزبان عجز گویی:

پنداشتمت كه تو مرا یك تنهای
كی دانستم كه آشنای همهای

## 4 النوبة الاولى
## آیة 28 الي 38

الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ ۗ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ {28}

الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ {29}

كَذَٰلِكَ أَرْسَلْنَاكَ فِي أُمَّةٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهَا أُمَمٌ لِتَتْلُوَ عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَهُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمَٰنِ ۚ قُلْ هُوَ رَبِّي لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ {30}

وَلَوْ أَنَّ قُرْآنًا سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبَالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتَىٰ ۗ بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا ۗ أَفَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنْ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعًا ۗ وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةٌ أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ ۚ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ {31}

وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ ۖ فَكَيْفَ كَانَ عِقَابِ {32}

أَفَمَنْ هُوَ قَائِمٌ عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ ۗ وَجَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ قُلْ سَمُّوهُمْ ۚ أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ أَمْ بِظَاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ ۗ بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ وَصُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ ۗ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ {33}

لَهُمْ عَذَابٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ ۖ وَمَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ {34}

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ ۖ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ۖ أُكُلُهَا دَائِمٌ وَظِلُّهَا ۚ تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا ۖ وَعُقْبَى الْكَافِرِينَ النَّارُ {35}

وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَفْرَحُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ ۖ وَمِنَ الْأَحْزَابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ ۚ قُلْ إِنَّمَا أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَلَا أُشْرِكَ بِهِ ۚ إِلَيْهِ أَدْعُو وَإِلَيْهِ مَآبِ {36}

وَكَذَٰلِكَ أَنْزَلْنَاهُ حُكْمًا عَرَبِيًّا ۚ وَلَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْوَاءَهُمْ بَعْدَمَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ مَا لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا وَاقٍ {37}

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً ۚ وَمَا كَانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۗ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ {38}

**نوبة الاولي**

**آية 28 الي 38**

قوله تعالى: «الَّذِينَ آمَنُوا» ايشان كه بگرويدند،
«وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» و مى‌آرامد دلهاى ايشان بياد خدا،
«أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (28)» بدانيد كه ياد كرد خداى آنست كه بآن دلها آرامد.
«الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» ايشان كه بگرويدند و كارهاى نيك كردند،

«طُوبى لَهُمْ» ایشانراست زندگانی خوش،
«وَ حُسْنُ مَآبٍ (29)» و باز گشتن گاه نیکو.
«كَذلِكَ أَرْسَلْناكَ» چنانك ترا فرستادیم،
«فِي أُمَّةٍ» در امّتی،
«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِها أُمَمٌ» که گذشت پیش ایشان،
«لِتَتْلُوَا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ» تا بر ایشان خوانی آنچ پیغام دادیم بتو،
«وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ» و ایشان بنام برد رحمن و یاد کرد او کافر میشوند،
«قُلْ هُوَ رَبِّي» بگو رحمن خداوند منست،
«لا إِلهَ إِلَّا هُوَ» نیست خدایی جز او،
«عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ» پشت باو باز کردم،
«وَ إِلَيْهِ مَتابِ (30)» و بازگشت من باوست.
«وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً» اگر هرگز قرآنی بودی،
«سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ» که بان کوه روان کردندی،
«أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ» یا بآن زمین بریدندی، «أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتى» یا بان مرده را سخن شنوانیدندی،
«بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعاً» بلکه خدایراست فرمان و کار همه،
«أَ فَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا» بجای نیازند یك بار گرویدگان،
«أَنْ لَوْ يَشاءُ اللَّهُ لَهَدَى النَّاسَ جَمِيعاً» که اگر اللَّه تعالی خواستی همه ناگرویدگان را راه نمودی بیکبار،
«وَ لا يَزالُ الَّذِينَ كَفَرُوا» و همیشه کافران و ناگرویدگان،
«تُصِيبُهُمْ بِما صَنَعُوا» می رسد بایشان بفعل بد که کردند،
«قارِعَةٌ» مصیبتی سخت و داهیه‌ای صعب،
«أَوْ تَحُلُّ قَرِيباً مِنْ دارِهِمْ» یا تو فرود آیی ناگاه بر در سرای ایشان،
«حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ» صبر کن تا وعده‌ای که اللَّه تعالی داد بیاید،
«إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ (31)» اللَّه تعالی کژ نکند وعده خویش.
«وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ» و افسوس کردند بر فرستادگان پیش از تو،
«فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» درنگ دادم کافران را،

«ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ» آن گه فرا گرفتم ایشان را،
«فَكَيْفَ كانَ عِقابِ (32)» چون بود سرانجام نمودن من دشمنان را.
«أَ فَمَنْ هُوَ قائِمٌ عَلى كُلِّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ» آن کس که بر ایستاد دارد بنگاه بانی، وی کردار خلق شمارد و اسرار و انفاس ایشان سنجد و الحاظ و الفاظ ایشان شمرد، همچون کسی است که این هیچ نتواند و ندارد،
«وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ» و اللَّه را انبازان گفتند،
«قُلْ سَمُّوهُمْ» بگوی ایشان را صفت کنید،
«أَمْ تُنَبِّئُونَهُ بِما لا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ» یا اللَّه تعالى را خبری می‌کنید که او نداند آن را در زمین،
«أَمْ بِظاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ» یا هر چه فراز آید همی‌گویید،
«بَلْ زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ» بلکه برآراستند کافران را مکر ایشان،
«وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ» و برگشتند از راه حقّ و برگردانیدند،
«وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَما لَهُ مِنْ هادٍ (33)» و هر که را اللَّه تعالى گمراه کرد او را نیست راهنمایی.
«لَهُمْ عَذابٌ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا» ایشان را عذابی است درین جهان،
«وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ» و براستی که عذاب آن جهان سختتر،
«وَ ما لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ واقٍ (34)» و نیست ایشان را از اللَّه تعالى کوشنده‌ای یا باز پوشنده‌ای.
«مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ» بیان و صفت آن بهشت که متّقیان را بآن وعده دادند،
«تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ» آنست که میرود زیر درختان آن جویها
«أُكُلُها دائِمٌ» خوردنی آن و میوه‌های آن پیوسته است بر درختان،
«وَ ظِلُّها» و سایه آن پاینده،
«تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا» سرانجام پرهیزکاران آنست،
«وَ عُقْبَى الْكافِرِينَ النَّارُ (35)» و سرانجام کافران آتش.
«وَ الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ» و ایشان که ایشان را تورات و انجیل دادیم،
«يَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ» شادند ایشان بآنچ بتو فرستاده آمد، «وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ» و از سپاهها کسانی‌اند که بلختی از آن کافراند،
«قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِكَ بِهِ» گوی مرا فرمودند تا اللَّه را

پرستم و با وی انباز نگیرم، «إِلَيْهِ أَدْعُوا وَ إِلَيْهِ مَآبِ (36)» با او می‌خوانم و خود با او می‌گردم.
«وَ كَذلِكَ أَنْزَلْناهُ حُكْماً عَرَبِيًّا» و هم چنان فرستادیم این نامه را نامه عربی و این دین را دین عربی،
«وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ» و اگر پی بری بخوش آمدهای ایشان،
«بَعْدَ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» پس آن که بتو آمد از علم
«ما لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَ لا واقٍ (37)» ترا از خدای تعالی نه باز دارنده ایست و نه یاری.
«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ» و فرستادیم فرستادگان پیش از تو،
«وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّيَّةً» و ایشان را با زنان و فرزندان کردیم،
«وَ ما كانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ» و نبود هیچ پیغامبری را که آید و آیتی آرد،
«إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» مگر بدستوری اللّه تعالی،
«لِكُلِّ أَجَلٍ كِتابٌ (38)» هر هنگامی را نوشته ایست.

## النوبة الثانية

قوله تعالی: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» خواهی این آیت تفسیر آیت پیشین نه و آیت دوم: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ» سخن مستأنف بود، و اگر خواهی سخن بر «اناب» منقطع کن، آن گه از «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ» سخن پیوسته گیر تا به «حُسْنُ مَآبٍ». «تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ» اینجا دو قول گفته‌اند: یکی آنست که ذکر بمعنی وعد است، مصدر اضافت بفاعل کرده یعنی تصدّق قلوبهم مواعید اللّه عزّ و جلّ و تسکن الیها و تأنس بها میگوید وعده‌هایی که اللّه تعالی داد مؤمنانرا در غیب از نعیم بهشت و دیدار و رضاء باقی، دلهای ایشان بی گمان می‌پذیرد و استوار می‌دارد و می‌آرامد و بآن شاد می‌شود.
قول دیگر آنست که باین ذکر زبان خواهد، مصدر اضافت بمفعول کرده یعنی تطمئن قلوبهم بذکرهم اللّه بالسنتهم او بالسنة غیرهم دلهای ایشان آرام گیرد و بنازد چون ذکر و ثناء خدای تعالی بر زبان رانند یا از دیگری شنوند. قال الزّجاج: اذا ذکر اللّه بوحدانیّته آمنوا غیر شاکین. روی

عن ابن عباس قال: هذا فی الحلف اذا حلف الرّجل المسلم بالله على شیء سكن قلوب المؤمنين اليه. و قال مقاتل: تستأنس قلوبهم بالقرآن الا بذكر اللَّه ای بسبب ذكره تطمئنّ قلوب المؤمنين.
قال مجاهد هم اصحاب رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم).
روى موسى بن اسماعيل بن موسى بن جعفر بن محمد بن على بن الحسين بن على بن ابى طالب عليهم السّلام عن آبائه عنعنة انّ رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) لمّا نزلت هذه الآية: «أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» قال: «ذاك من احب اللَّه و رسوله و احب اهل بيتى صادقا غير كاذب و احب المؤمنين شاهدا و غايبا الا بذكر اللَّه تحابوا».
... «الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ طُوبى لَهُمْ» اى فرج لهم و غبطة و قرّة عين و هو فعلى من طيب العيش، اى العيش الطيّب لهم الجامع للنّعيم، گفته‌اند كه طوبى نام بهشتست بلغت حبشه. ابن عباس گفت طوبى درختى است در بهشت اصل آن در سراى على بن ابى طالب ((عليه السلام) و در هر خانه‌اى و غرفه‌اى از غرفهاى مؤمنان از آن شاخى.
و در خبرست از مصطفى (صلي الله عليه وسلم) پرسيدند كه يا رسول اللَّه ما طوبى؟ طوبى چيست؟ گفت: «شجرة اصلها فى دارى و فرعها على اهل الجنّة»
درختى كه اصل آن در سراى من و شاخه‌هاى آن در سراى مؤمنان، وقتى ديگر از وى پرسيدند جواب داد: «شجرة اصلها فى دار على و فرعها على اهل الجنّة»
، گفتند يا رسول اللَّه يك بار چنان جواب دادى و يك بار چنين، گفت: «دارى و دار علىّ غدا واحدة فى مكان واحد».
و عن ابن عمر قال ذكر عند النبى (صلي الله عليه وسلم) طوبى، فقال النبى يا با بكر هل بلغك ما طوبى؟
قال: اللَّه و رسوله اعلم، قال «طوبى شجرة فى الجنّة لا يعلم طولها الا اللَّه فيسير الرّاكب تحت غصن من اغصانها سبعين خريفا ورقها الحلل يقع عليها الطّير كامثال البخت».
قال ابو بكر انّ هنالك لطيرا ناعما، فقال انعم منه من يأكله و انت منهم يا با بكر.

و عن ابى سعيد الخدرى انّ رجلا قال يا رسول اللَّه ما طوبى؟ قال شجرة فى الجنّة مسيرة مائة سنة ثياب اهل الجنّة تخرج من اكمامها.
و عن معوية بن قرّة عن ابيه قال قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): طوبى شجرة غرسها اللَّه بيده تنبت الحلى و الحلل و انّ اغصانها ترى من وراء سور الجنّة.
و قال ابو هريره: طوبى شجرة فى الجنّة يقول اللَّه لها تفتّقى لعبدى عمّا شاء فتفتّق له عن الخيل بسروجها و لجمها و عن الإبل بازمتها و عمّا شاء من الكسوة، قال و ما فى الجنّة اهل منزل الّا و غصن من اغصان تلك الشجرة متدلّ عليهم فاذا ارادوا ان يأكلوا من الثمرة تدلّى فأكلوا منها ما شاءوا عليها طيرا مثال البخت فتجيء الطير فيأكلون منها قديرا و شواء ثمّ تطير. و عن عبيد بن عمير قال هى شجرة فى جنّة عدن اصلها فى دار النبى (صلي الله عليه وسلم) و فى كل دار و غرفة منها غصن لم يخلق اللَّه لونا و لا زهرة الّا و فيها منها، تنبع من اصلها عينان الكافور و السّلسبيل.
قال وهب بن منبه و تخرج من اصلها انهار الخمر و اللّبن و العسل و هى مجلس لاهل الجنّة، فذلك قوله: «طُوبى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ».
«كَذلِكَ أَرْسَلْناكَ» اى كما ارسلنا قبلك رسلا ارسلناك الى امّتك، «قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِها أُمَمٌ» اى لست بدعا من الرّسل و ليست امّتك اوّل امّة ارسل اليها رسول امّت در اين آيت امّت دعوت‌اند، جهانداران كه در جهانند مؤمن و كافر، مخلص و منافق، صديق و زنديق همه در تحت آن شود، همانست كه مصطفى (صلي الله عليه وسلم) گفت: «انا حظكم من الانبياء و انتم حظى من الامم»، «لِتَتْلُوَا عَلَيْهِمُ الَّذِي أَوْحَيْنا إِلَيْكَ» يعنى القرآن، «وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ» اين آيت روز حديبيه فرو آمد كه كافران از رسول (صلي الله عليه وسلم) صلح نامه خواستند، رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) على ((عليه السلام) را گفت: اكتب بسم اللَّه الرّحمن الرّحيم.
سهيل بن عمرو گفت و مشركان: ما نعرف الرّحمن الّا صاحب اليمامة رحمن چه باشد؟ ما رحمن ندانيم مگر صاحب يمامه را يعنى مسيلمه كذاب، آن گه سهيل گفت باسمك اللّهم نويس چنانك عادت ماست و در جاهليّت چنين مى‌نوشتند، ربّ العالمين آيت فرستاد كه: «وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ» بنام رحمن و ياد كرد او كافر ميشوند.

روی جويبر عن الضحاك عن ابن عباس قال: نزلت فی كفار قريش حين قال لهم النبی (صلي الله عليه وسلم): «اسْجُدُوا لِلرَّحْمنِ» كافران گفتند رحمن چيست و كيست؟
رب العالمين بجواب ايشان گفت: «قُلْ هُوَ رَبِّي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ» جای ديگر گفت: «قُلْ هُوَ الرَّحْمنُ آمَنَّا بِهِ وَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْنا». «قُلْ هُوَ رَبِّي» ای الرّحمن ربّی و خالقی و رازقی و مدبّری، «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ» وثقت به و فوضت امری اليه و استعنت به فی توفيقی لمصلحة دنيای و آخرتی، «وَ إِلَيْهِ مَتابِ» ای و اليه اتوب من خطايای، و الاصل متابی فحذفت الياء لانّ الكسرة تدل عليها.
«وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ» سبب نزول اين آيت آن بود كه قريش بهم آمدند، گفتند يا محمد: ان سرّك ان نتبعك فسير لنا جبال مكة بالقرآن، اگر ميخواهی كه ترا پس رو باشيم و بتو ايمان آريم اين كوه‌های مكه باين قرآن روان گردان، از جای خويش ببر تا زمين مكه بر ما فراخ شود و چشمه‌های آب روان پديد آر تا كشت زار كنيم و درخت نشانيم كه تو بر خدای خويش نه كم از داود پيغامبری كه اللَّه تعالی كوه‌ها مسخر او كرد تا با وی تسبيح می‌كرد، و همچنين باد ما را مسخر كن تا مركب ما شود ازينجا تا بشام از بهر تجارت و قضاء حاجت كه نه تو بر خداوند خويش كم از سليمان پيغامبری كه باد وی را مسخر بود، و نيز جدّ خويش را قصی از بهر ما زنده گردان يا آن كس كه ميخواهيم ازين مردگان تا از وی پرسيم كه آنچ تو آوردی حق است يا باطل چون ايشان بر مصطفی (صلي الله عليه وسلم) اقتراح اين آيات كردند، رب العالمين بجواب ايشان اين آيت فرستاد: «وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً» ای و لو انّ كتابا، «سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتی» جواب لو محذوف است يعنی لكان هذا القرآن، ای لو سيرت جبال لقراءة كتاب لكان هذا القرآن اذ ليس فی كتب اللَّه ما يجمع من الحكم و الدّلايل و الشواهد و البيّنات ما يجمعه القرآن معنی آنست كه اگر هرگز كوهی روان كردندی بقراءت كتابی يا بوی مرده زنده گردانيدندی اين قرآن بودی، «بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعاً» ای هذا و امثاله يفعله اللَّه القادر الّذی له كلّ الامر و ليس لاحد ان يقترح عليه آية. و قيل تقدير الآية «وَ لَوْ أَنَّ قُرْآناً سُيِّرَتْ بِهِ الْجِبالُ أَوْ قُطِّعَتْ بِهِ الْأَرْضُ أَوْ

كُلِّمَ بِهِ الْمَوْتى» لما آمنوا هذا كقوله «وَ لَوْ أَنَّنا نَزَّلْنا إِلَيْهِمُ الْمَلائِكَةَ» الآية... ثمّ قال: «بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعاً» اى هو المالك لجميع الامور يفعل ما يشاء، «أَ فَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا» قال ابن عباس أ فلم يعلم الّذين آمنوا، و اليأس بمعنى العلم لغة نخع و قيل لغة هوازن، و انشد:

الم ييأس الاقوام انى انا ابنه

و ان كنت عن ارض العشيرة نائيا

يريد الم يعلم، و قال الكسائى هو من اليأس الّذى هو ضدّ الطمع و المعنى انّ الكفار لمّا سألوا تسيير الجبال بالقرآن و تقطيع الارض و تكليم الموتى اشرأب لذلك المؤمنون و طمعوا فى ان يعطى الكفار ذلك فيؤمنوا: فقال اللَّه عزّ و جلّ: «أَ فَلَمْ يَيْأَسِ الَّذِينَ آمَنُوا» من ايمان هؤلاء لعلمهم انّ اللَّه عزّ و جل لو اراد ان يهديهم لهديهم، كما تقول: قد يئست من فلان ان يفلح مى‌گويد نوميد نشوند گرويدگان يكبارگى كه كافران بى‌خواست اللَّه تعالى بنخواهند گرويد. قرأ البزّى عن ابن كثير: «ا فلم يايس» و هما لغتان يئس ييأس و ايس يايس، و قوله «يَشاءُ اللَّهُ» على لفظ المستقبل، «لَهَدَى» على لفظ الماضى لان ما يشاء الآن فهو الّذى شاء قبل و لفظ الماضى و المستقبل سواء، «وَ لا يَزالُ الَّذِينَ كَفَرُوا» عامّ. و قيل طايفة منهم، «تُصِيبُهُمْ بِما صَنَعُوا» من كفرهم و اعمالهم الخبيثة، «قارِعَةٌ» داهية تقلقهم و نازلة تهلكهم من القرع و هو الضرب بالمقرعة اى لا يأمنون المسلمين بعد اليوم، «أَوْ تَحُلُّ» القارعة، «قَرِيباً مِنْ دارِهِمْ» هى سرايا المسلمين. و قيل هى انواع البلاء من القحط و الجلاء و الاسر و الجزية و غيرها.

قال ابن عباس او تحلّ انت يا محمد قريبا من دارهم و هذا وعد بفتح مكة، «حَتَّى يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ» الصبر ها هنا مضمر، يعنى فاصبر حتى يأتى وعد اللَّه يعنى يأتى وقت فتح مكّة الّذى وعد اللَّه، «إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ» فى قوله «لَرادُّكَ إِلى مَعادٍ». و قيل وعد اللَّه يوم القيامة، «إِنَّ اللَّهَ لا يُخْلِفُ الْمِيعادَ» لا خلف فى موعوده، «وَ لَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ» يعزّى نبيّه (صلي الله عليه وسلم) على ما ناله من استهزاء قومه يقول: و لقد استهزئ المشركون قبل كفّار مكّة بانبيائهم قبلك. يا محمد، «فَأَمْلَيْتُ لِلَّذِينَ كَفَرُوا» اى اطلت لهم المدّة بتأخير العقوبة ليتمادوا فى المعصية، «ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ»

عاقبتهم باشدّ العقاب، «فَكَيْفَ كانَ عِقابِ» اى عقابى ايّاهم، اى فكذلك اصنع بمن استهزاء بك كالوليد بن المغيرة و العاص بن وائل و غيرهم.
«أَ فَمَنْ هُوَ قائِمٌ» هذا من محذوف الجواب ايضا و المعنى أ فمن هو قائم بحفظ ارزاق خلقه، عالم بما يكسبونه من الاعمال و يجازى عليها كمن لا يقدر على شىء من ذلك من الاصنام التي لا تضرّ و لا تنفع و حذف ذلك لدلالة قوله: «وَ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكاءَ» عليه، «قُلْ» يا محمد للمشركين، «سَمُّوهُمْ» باضافة افعالهم اليهم ان كانوا شركاء للّه كما يضاف الى اللّه افعاله باسمائه الحسنى نحو الخالق و الرّزاق مى‌گويد يا محمد مشركان را بگوى اگر اين اصنام خداى را انبازان‌اند ايشان را آن نام بر نهيد و بآن نام خوانيد كه دلالت كند بر استحقاق الهيّت و صحت شركت، چون نام خالق اگر مى‌آفرينند و رازق اگر روزى مى‌دهند و محيى و مميت اگر احياء و اماتت مى‌كنند و گر نه بمجرّد آنك ايشان را خدايان خوانيد حجّت درست نيايد و بر استحقاق الهيت دلالت نكند، پس گفت: «أَمْ تُنَبِّئُونَهُ» يعنى فان سموهم قل أ تنبّئونه، «بِما لا يَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ» اى أ تخبرون اللّه بشريك له فى الارض و هو لا يعلمه، نفى العلم لانتفاء المعلوم اى لا شريك له فى السّماوات و الارض فلا يعلمه.
و قال الحسن معناه اذا ادعيتم فعل الاصنام فقد اخبرتم اللّه بما لا يعلم يعنى بما ليس فى الارض لانّ لا بمعنى ليس و العلم زيادة، «أَمْ بِظاهِرٍ مِنَ الْقَوْلِ» يعنى ام تقولون مجازا من القول و باطلا لا حقيقة له. و قيل «سَمُّوهُمْ» اى وصفوهم انّه لا يجوز ان تكون آلهة. و قيل هذا تهديد كما تقول لمن تهدّده على شرب الخمر: سمّ الخمر بعد هذا. و قيل معنى الآية قل لهم أ تنبّئون اللّه بباطن لا يعلمه ام بظاهر يعلمه فان قالوا بباطن لا يعلمه احالوا و ان قالوا بظاهر يعلمه قل لهم سمّوهم و بينوا امرهم فانّ اللّه لا يعلم لنفسه شريكا، «بَلْ زُيِّنَ» اى دع ذكر ما كنّا فيه، «زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مَكْرُهُمْ» اى زيّن الشيطان لهم كفرهم و تمويههم و قولهم انّ الاصنام شركاء للّه، «وَ صُدُّوا عَنِ السَّبِيلِ» اى صدّوا الناس عن رسول اللّه و صدّوا المسلمين عن سبيل اللّه.
قرأ الكوفى و يعقوب «و صدوا» بضمّ الصّاد يعنى صدّهم اللّه سبحانه عن سبيل الهدى.

و قيل منعهم عن طريق الحقّ غواتهم و مردتهم بالاغواء و الشياطين بتزيين الباطل لهم، «وَ مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ» بخذلانه ايّاه، «فَما لَهُ مِنْ هادٍ» موفق.
«لَهُمْ عَذابٌ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا» بالقتل و الاسر و الجلاء، «وَ لَعَذابُ الْآخِرَةِ أَشَقُّ» لدوامه و استمراره، الشقّ و المشقّة: الشدّة، «وَ ما لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ واقٍ» دافع يدفع عنهم عذاب اللَّه.
«مَثَلُ الْجَنَّةِ» اى صفة الجنّة، كقوله: «وَ لِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلى» اى الصّفة العليا، يقول صفة الجنّة «الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ» انّ الانهار تجرى من تحتها كذا و كذا. و قال الزجاج: انّ اللَّه عزّ و جلّ عرّفنا امور الجنّة التي لم نرها و لم نشاهد ها بما شاهدناه من امور الدّنيا و عايناه، فالمعنى «مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ» جنّة «تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهارُ أُكُلُها دائِمٌ» لا ينقطع و لا يفنى، كقوله: «لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ»، «وَ ظِلُّها» ظليل. كقوله: «وَ لا تَضْحى لا يَرَوْنَ فِيها شَمْساً» قال مالك بن انس ليس فى الدّنيا شىء يشبه ثمر الجنّة الّا الموز فانّه يوجد صيفا و شتاء. و قيل اكلها دائم لا ينقطع بالموت و البلى و ظلها دائم لا تنسخه الشمس و انّما يستضيء اهل الجنّة بنور لا حرّ معه و لا برد و هذه الآية ردّ على الجهميّة حيث قالوا انّ نعيم الجنّة يفنى، «تِلْكَ عُقْبَى الَّذِينَ اتَّقَوْا» اى الجنّة الموصوفة عقبى تقواهم، اى منتهى امرهم و مآله، «وَ عُقْبَى الْكافِرِينَ النَّارُ» اى منتهى دارهم و اعمالهم.
«وَ الَّذِينَ آتَيْناهُمُ الْكِتابَ يَفْرَحُونَ» مؤمنان اهل كتاب‌اند، عبد اللَّه سلام و اصحاب وى و نجاشى و اصحاب وى كه در تورات و انجيل نام رحمن بسيار ديده بودند و خوانده و در قرآن بابتداء اسلام كم مى‌ديدند و از آن اندوهگن مى‌بودند، تا اين آيت آمد: «قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمنَ» ايشان شاد شدند و فرح نمودند چون نام رحمن شنيدند و مشركان كافر گشتند و در كفر بيفزودند، ربّ العزّه مشركان را گفت: «وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ» و مؤمنان اهل كتاب را گفت: «يَفْرَحُونَ بِما أُنْزِلَ إِلَيْكَ»
و همان مشركان را گفت: «وَ مِنَ الْأَحْزابِ مَنْ يُنْكِرُ بَعْضَهُ» يعنى ينكر ذكر الرّحمن. و قيل من الاحزاب هم الّذين تحزّبوا على رسول اللَّه اى اجتمعوا على عداوته و هم المشركون من ينكر بعضه يعنى يقرّون باللَّه و

ینکرون نبوّة محمد (صلي الله عليه وسلم). گفته‌اند این بعض از آن بعضها است که بمعنی کلّ است در قرآن، لانّ کلّ من کفر ببعض الکتاب فقد کفر بکلّه، «قُلْ إِنَّما أُمِرْتُ أَنْ أَعْبُدَ اللَّهَ وَ لا أُشْرِكَ بِهِ» آمنتم او کفرتم، «إِلَيْهِ أَدْعُوا» ای الی اللَّه ادعوکم، «وَ إِلَيْهِ مَآبِ» و الیه مرجعی و مرجعکم.
«وَ كَذلِكَ أَنْزَلْناهُ» ای کما انزلنا الکتاب علی الانبیاء بلسانهم، انزلنا القرآن علیك، «حُكْماً عَرَبِيًّا» حکم اینجا کتاب است و دین می‌گوید ترا کتاب عربی دادم دین عربی و حکم عربی. و الحکم العربی هو القرآن و القبلة و العید و المیقات و المشاعر و الخطب و الاذان و القیامة و تلحق بها الشّهادة و لفظة عقد النکاح «وَ لَئِنِ اتَّبَعْتَ أَهْواءَهُمْ بَعْدَ ما جاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ» علم درین آیت و در نظایر این قرآنست، و المعنی و لئن اتّبعت أهواءهم فی دعائهم ایّاك الی ملّة آبائهم بعد ما جاءك من القرآن، «ما لَكَ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ» ینصرك، «وَ لا واقٍ» یقیك و هذا و عید حسم به طمعهم. و قیل المراد بهذا الخطاب اصحاب محمّد (صلي الله عليه وسلم).
«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّيَّةً» هذا جواب قریش حین عابوا رسوله بانّ له ازواجا و ذریة یعیبونه بانّه بشر و لیس بملك و قال الکلبی عیرت الیهود رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) و قالت ما نری لهذا الرّجل همّة الا النساء و النکاح و لو کان نبیّا کما زعم لشغله امر النبوة عن النساء فانزل اللَّه هذه الآیة، و المعنی کانوا بشرا یأکلون و یباشرون النساء و یلدون الاولاد، «وَ ما كانَ لِرَسُولٍ أَنْ يَأْتِيَ بِآيَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» ای بعلمه و امره، این جواب بو جهل است و عبد اللَّه بن ابی امیّه و مشرکان قریش که بر رسول خدای اقتراح آیات می‌کردند من تسییر الجبال و غیره می‌گویند هرگز هیچ پیغامبر نیامد تا نفرستادند و هیچ پیغامبر خود نبود و نتواند که آید مگر بدستوری اللَّه تعالی و بعلم او و فرمان او و هیچ پیغامبر را قدرت آن ندادند که از بر خویش و از نزدیك خویش آیتی آرد بقوم خویش چنانك ایشان خواهند مگر که اللَّه تعالی فرستد که قادر بر انزال آیات جز اللَّه تعالی نیست و اللَّه تعالی آن گه فرستد که خود خواهد و خود داند که هر وقتی را حکمی بود، «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتابٌ» ای لکلّ ما اقترحوا اجل یقع فیه می‌گوید هر هنگامی را که اللَّه تعالی تقدیر کرده و هر کاری را که رانده کتابی است که در آن اثبات

کرده و نوشته، پس هیچ آیت نیاید مگر بآن هنگام که حکم کرده در آن کتاب و روا باشد که «إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ» اینجا سخن قطع کنی، آن گه «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتابٌ» جواب مؤمنانست و رسول خدا که بتعجیل نصرت میخواستند و استفتاح دشمن، ربّ العزّه گفت هر هنگامی را نوشته ایست و هر کاری را حکمی که آن کی خواهد بود، ای لکلّ امر قضاء اللَّه کتاب کتبه فهو عنده. و قیل هذا من المقلوب ای لکل کتاب ینزل من السماء اجل و وقت معلوم ینزل فیه.

**النوبة الثالثة**

قوله تعالی: «الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ»

- قوم اطمأنّت قلوبهم بذکرهم للَّه
- و قوم اطمأنّت قلوبهم بذکر اللَّه لهم

و لذکر اللَّه اکبر،

بر لسان اهل اشارت این آیت از دو کس خبر می‌دهد:

- یکی مرید
- و دیگر مراد.
- یکی اوقات خویش مستغرق دارد بذکر زبان، گهی نماز و گه تسبیح و گه خواندن قرآن.
- یکی می‌نازد بذکر حق در میان جان، از غرقی که هست در بحر عیان، او را پرداخت نیست با ذکر زبان، همی گوید الهی تا یاد تو رهی را یادست، جان وی از همه یادها بفریادست، و تا دل رهی بپیدایی تو شادست، شادی دو جهان نزدیك وی باد است،
- آن یکی در راه دین رونده، در بند ذکر خویش بمانده، با وی همی گویند ذکر نگه دار و امر و نهی گوش دار.
- و این یکی بر بساط قربت از اسباب و خلق ربوده و بجذبه الهی مخصوص گشته، ذکر را می‌گویند که او را گوش دار.

این هم چنان است که

- گروهی در آرزوی بهشت‌اند
- و بهشت خود در آرزوی گروهی است،

و ذلك فی قول النبی (صلي الله عليه وسلم): انّ الجنّة تشتاق الی اربعة

نفر:

- صائم رمضان
- و تالی القرآن
- و حافظ اللسان
- و مطعم السّغبان.

و روی ان الجنّة لتشتاق الی سلمان.
آن مرید را دیده برین آمد که: «فَاذْكُرُونِي»
و مراد را این نمودند که «أَذْكُرْكُمْ»،
مرید طالب ذکر است و ذکر طالب مراد،
مرید طالب وقتست و وقت طالب مراد،
مرید در طلب دلست و دل در طلب مراد،
میدان نظر مرید عالم جعلیّت است در غشاوت خلقیت، میدان نظر مراد هوای وحدانیّت است و فضاء فردانیّت.
لقمان سرخسی و بو الفضل سرخسی دو پیر بودند در عصر خویش فرید روزگار و یگانه وقت، هر دو در سماع بودند، بو الفضل از دست خود رها شد، باری چند بگردید همچون چرخی گردان، آن گه بروی دیوار بر شد، روی با لقمان کرد که نیایی تا درین هواء جعلیّت پروازی کنیم؟
لقمان بانگ بر وی زد، گفت ”نامردی مکن، آفرینش میدانی تنگ است، پرواز ما را نشاید.“
اشارتی عظیم است بنقطه جمع، کسی را که در دل آشنایی است و در جان روشنایی.
و در خبر می‌آید که ایمان هفتاد و اند بابست، کمتر بابی آنست که از نهاد تو همتی سر بر زند که دنیا و عقبی را بپشت پای از يك سو اندازی، چون این خاشاك از پیش قدم تو بر داشتند جمال ایمان آن گه بر دل تو تجلّی کند که: «وَ الْباقِياتُ الصَّالِحاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَواباً وَ خَيْرٌ أَمَلًا»
همانست که آن جوانمرد گفته:

جمال حضرت قرآن نقاب آن گه براندازد
که دار الملك ایمان را مجرّد بیند از غوغا

«الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ طُوبى لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ» می‌گوید آن

مؤمنان و جوانمردان که صفت ایشان اینست خوشا عیشا که عیش ایشانست، امروز طوبی و زلفی در دل ایشان است و فردا طوبی و حسنی نزل ایشانست،

- امروز ذوق معرفت و انس محبّت بهره ایشانست
- و فردا سماع و شراب و دیدار حاصل ایشانست،
- طوبی ایشان وقتست و بهشت ایشان نقد است و راحت ایشان در درد است.

ای جوانمرد هفت کشور آراسته بطلعت خداوندان درد است، ملك هشت بهشت یك شاخ از درخت در دست، اگر یك ذره از آن درد و اندوه که در دلهای صدیقان و عارفانست، بر کلّ کائنات آشکارا گردد، اهل آفرینش از نشاط آن ذره عین طرب شوند، خارستان همه بوستان گردد، زنّارها کمر عشق دین شود، اگر هرگز طلعت خویش نماید، آن ساعت نماید که واجدان در وجد باشند.

**جعفر خلدی** گوید که شاه طریقت **جنید بغدادی** با جماعتی مشایخ قصد زیارت طور کردند، چون بمناجات گاه موسی رسیدند، جنید را وقت خوش گشت و در وجد آمد، درویشی دست بهم وازد، این بیت بر گفت:

انّ آثارنا تدلّ علینا

فانظروا بعدنا الی الآثار

جماعت از روی موافقت بتواجد در آمدند، هر کسی در شوری افتاده، و از هر گوشه‌ای نعره‌ای همی‌آمد، راهبی آنجا در غاری نشسته، چون ایشان را بر آن صفت دید، زار بگریست و از درد دل و سوز جگر بنالید، آواز بر آورد که یا امّة محمد اجیبونی،

جنید پیش آن راهب رفت،

راهب گفت ای شیخ این تواجد شما بر عموم باشد یا بر خصوص؟

گفت بر خصوص،

گفت چون مرد مقهور گشت بچه نیّت بر پای خیزد،

گفت نشانی از حق بدلهای ایشان رسد بر پای خیزند، نبینی که جمعی نشسته باشند مهتری در آید همه بر پای خیزند و بتواضع درآیند، ما را از حق نشانی آید و در آن نشان پیمانی بود، وجد ما از آنست،

گفتا چه باشد که ایشان را از آن وا ستاند،
گفتا خوف خطر و بیم فراق،
راهب گفت صدقت یا جنید، در انجیل صورت این سعادت دیده‌ایم و خوانده‌ایم، راستست و درست،
راهب آن ساعت زنّار بگشاد و ایمان قبول کرد، پس درخواست تا همان بیت باز گفتند، بر پای خاست و همچون چرخی همی‌گشت، آخر بانگی بکرد و جان بحضرت فرستاد.
«وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ قُلْ هُوَ رَبِّي لا إِلهَ إِلَّا هُوَ»
ای محمد این کافران قدر نام ما نمی‌دانند، این بی حرمتان بنام ما کافر می‌شوند، ای محمد تو بگوی: «لا إِلهَ إِلَّا هُوَ» ما را بپاکی بستای و به یگانگی یاد کن ما ذکر تو و ثناء تو بعالمی برگرفتیم و ترا بجای جهانیان پسندیدیم، ای محمد مقصود کائنات و نقطه دائره حادثات خود تویی، لولاك ما خلقت الکون، اگر نه جاه و جلال تو بودی، ما این عالم را خود نیافریدیمی، و لقد انشد مخلوق فی مخلوق:
و کنت ذخرت افکاری لوقت فکان الوقت وقتك و السّلام
و کنت اطالب الدّنیا بحر فانت الحرّ و انقطع الکلام
«وَ هُمْ يَكْفُرُونَ بِالرَّحْمنِ» ای محمّد اگر عتبه و شیبه و ولید مغیره و بو جهل و بو لهب حرمت نام ما نمی‌دارند و تعظیم آن در دل خود راه نمی‌دهند، تو دل تنگ مکن و باین معنی غم مخور که مادر خزائن غیب خویش جوانمردانی داریم از امّت تو که پس از این روزگار ایشان را سر بدین عالم در دهیم و از خزائن غیب ایشان را بیرون آریم، مونس دل ایشان نام ما بود، غذای جان ایشان مهر ما بود.
**شبلی** وقتی هفت روز در وجد خویش رفته بود که هیچ طعامی و شرابی نخورد، غریق دریای محبت گشته و سر در سرّ خود گم کرده، این کلمات پیوسته بزبان می‌گفت: ”ذکر ربّی طعام نفسی و ثناء ربّی لباس نفسی و الحیاء من ربّی شراب نفسی، نفسی فداء قلبی قلبی فداء روحی، روحی فداء ربّی،“
آخر چون آتش وجد وی ساکن گشت، او را پرسیدند که هفت روز بی طعام و شراب بسر آوردی این چه حالست؟

گفت ای مسکین، کسی که او را با نام و ذکر دوست خوش بود، طعام و شرابش کجا یاد آید، آن گه گفت:
جئتمانی لتعلما سرّ سعدی تجدانی بسرّ سعدی شحیحا
آورده‌اند که **عیسی بن مریم** (علیه السلام) شصت روز در مناجات حق بود که طعام و شراب بخاطر وی نگذشت، بعد از شصت روز در دلش آمد که اگر رغیفی بودی ما بکار بردیمی، آن ساعت مناجات منقطع گشت و آن رغیف دید پیش وی نهاده، عیسی بآنك از مناجات باز ماند همی‌گریست، پیری بر وی بگذشت که بر وی سیمای نیکان بود، (عیسي علیه السلام) گفت ای شیخ مرا چنین حالی افتاد: در مناجات حق بودم بخاطر من طعام بگذشت آرزوی رغیفی در سینه من حرکت کرد آن مناجات منقطع گشت دعائی کن در کار من.
آن پیر گفت: "الهی ان کان الخبز خطر ببالی فی وقت من الاوقات فلا تغفر لي،"
باین حکایت نگر، اعتقاد نکنی که آن ولی را بر عیسی فضل بود که عیسی نبی بود و هیچ رتبت بالای نبوّت نیست، نهایت کار اولیاء بدایت کار انبیاء است و در تحت این سرّی است که بیان آن ناچارست و دانستن آن مهم: بدانك پیغامبران را قوّتی باشد از تأیید الهیّت و تأثیر نبوّت که اولیا را آن قوّت نبود و بآن قوّت حظّ نفس ایشان را از تعظیم در گاه الهیّت و پرورش دین و دیانت و موجبات نبوّت باز ندارد، ازین جهت طلب حظّ نفس کنند و ایشان را هیچ زیان ندارد، بآن قوت و تأیید الهیّت که یافته‌اند، و اولیا را آن قوّت نیست، اگر در حظوظ نفس شوند، در تراجع افتند،
ازینجا بود که **موسی** (علیه السلام) با آن همه کرامات و آیات که از حق تعالی دیده بود و یافته از وی طعام خواست گفت: (ربّ انّی لما انزلت الیه من خیر فقیر)،(القصص 28.24)
و همچنین پیغامبران حظّ نفس طلب کرده‌اند از طعام و شراب و نکاح زنان و مخالطت ایشان،
فهذا نبینا (صلي الله علیه وسلم) ربّما یکون مع عائشة فی الفراش و الوحی ینزل علیه و ما کان یشغله هیبة الوحی عن حظوظ نفسه.

و هم ازين باب است آنچ ربّ العزّه گفت: «وَ لَقَدْ أَرْسَلْنا رُسُلًا مِنْ قَبْلِكَ وَ جَعَلْنا لَهُمْ أَزْواجاً وَ ذُرِّيَّةً»

كافران بعيب باز گفتند كه اگر محمّد پيغامبر بودى از شغل نبوّت با شغل زن و فرزند نپرداختى، ربّ العزّه ايشان را جواب داد كه همه پيغامبران چنين بوده‌اند، زن و فرزند داشته‌اند، و ايشان را زن و فرزند از شغل نبوّت و اداء رسالت باز نداشت .

و امير المؤمنين على (عليه السلام) ازينجا گفت: خيار هذه الامة الذين لا يشغلهم دنياهم عن آخرتهم و لا آخرتهم عن دنياهم.

و قال النبى عليه افضل الصلوات لو تعلمون ما اعلم لضحكتم قليلا و لبكيتم كثيرا و لما تلذّذتم بالنساء على الفراش و لخرجتم الى الصّعدات تجارون الى اللَّه.

فكان هو (صلي الله عليه وسلم) علم هذه الاشياء و لكن من قوّته و امكانه و انبساطه مع اللَّه عزّ و جل لم يشغله حظّ نفسه عن حظّ ربّه و لا حظّ ربّه عن حظّ نفسه.

قوله: «لِكُلِّ أَجَلٍ كِتابٌ» قال جعفر الصادق ((عليه السلام) لكلّ رؤية وقت و قال ابن عطاء لكلّ علم بيان و لكلّ بيان لسان و لكلّ لسان عبارة و لكلّ عبارة طريقة و لكلّ طريقة اجل فمن لم يميز بين هذه الاحوال فليس له ان يتكلّم.

## 5 النوبة الاولى
## آية 39 الي 43

يَمْحُو اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ ۖ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ {39}

وَإِنْ مَا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ وَعَلَيْنَا الْحِسَابُ {40}

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا ۚ وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ ۚ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ {41}

وَقَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعًا ۖ يَعْلَمُ مَا تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ ۗ وَسَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ {42}

وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا ۚ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ {43}

**نوبة الاولي آية 39 الي 43**

قوله تعالى: «يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ» مى‌سترد اللَّه تعالى آنچ خواهد،
«وَ يُثْبِتُ» و بر جاى مى‌دارد و مى‌نهد،
«وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ (39)» و مهر همه نسختها آنست كه بنزديك اوست.
«وَ إِنْ ما نُرِيَنَّكَ» و اگر باز نمائيم بتو،
«بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ» آنچ دشمنان را وعده ميدهيم،
«أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ» يا پيشتر ترا بميرانيم،
«فَإِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ» بر تو پيغام رسانيدنست،
«وَ عَلَيْنَا الْحِسابُ (40)» و شمار خلق و پاداش ايشان بر ماست.
«أَ وَ لَمْ يَرَوْا» نمى‌بينند،
«أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ» كه فرمان ما مى‌آيد بزمين،
«نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها» شهر شهر، پاره پاره، از سوى سوى، از كفر مى‌كاهيم و در اسلام مى‌فزائيم،
«وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ» و اللَّه تعالى كار مى‌راند و مراد بر مى‌آرد كه باز شكننده‌اى نيست و پس آورد ساز حكم او را،
«وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسابِ (41)» و اوست آن آسان توان روان فرمان
«وَ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» و كوشيدند و ساز ساختند ايشان كه پيش از دشمنان تو بودند،

«فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعاً» و همه ساز و توان اللَّه راست،
«يَعْلَمُ ما تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ» می‌داند اللَّه تعالى هر چه هر تنى مى‌كند و هر كس مى‌سازد،
«وَ سَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ (42)» و آرى بدانند كافران كه سرانجام سراى كراست.
«وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا» و كافران مى‌گويند كه تو نه فرستاده اللَّه‌اى،
«قُلْ» بگو،
«كَفى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ» بسنده است اللَّه تعالى داور و گواه ميان من و ميان شما،
«وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ (43)» و آن كس كه بنزديك اوست علم تورات.

## النوبة الثانية

قوله تعالى: «يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ» مخفف قرائت ابن كثير است و ابو عمرو و يعقوب و عاصم و مشدّد قراءت باقى،
«وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ» يعنى اللّوح المحفوظ يمحو منه ما يشاء و يثبت منه ما يشاء مى‌گويد لوح محفوظ كه اصل كتابها است و مايه نسختها بنزديك اوست، محو و اثبات مى‌كند چنانك خود خواهد.
قومى گفتند آيت بر عموم است و تخصيص در آن نيست، سعادت و شقاوت و اجل و رزق و حياة و موت و غير آن محو و اثبات بر همه مى‌رود، و دليل برين قول عمر خطاب است رضى اللَّه عنه كه گفت:
”الهى ان كنت كتبتنى شقيّا فامحنى و اكتبنى سعيدا فانّك قلت يمحو اللَّه ما يشاء و يثبت.“
و همچنين روايت كنند از عبد اللَّه مسعود كه گفت: ”اللّهم ان كنت كتبتنى فى السّعداء فاثبتنى فيهم و ان كنت كتبتنى فى الاشقياء فامحنى من الاشقياء و اثبتنى فى السّعداء فانك تمحو ما يشاء و تثبت و عندك امّ الكتاب.“
و روى عن النبى (صلي الله عليه وسلم) انّه قال: ”الصدقة على وجهها اى يريد بها ما عند اللَّه و برّ الوالدين و اصطناع المعروف و صلة الرّحم تحوّل الشقا السعادة و تزيد فى العمر و تقى مصارع السّوء.“

بعضی علماء دین تخصیص درین عموم آوردند و گفتند یمحو اللَّه ما یشاء و یثبت الّا ستّا:

- الخلق
- و الخلق
- و الرزق
- و الاجل
- و السّعادة
- و الشقاوة

و هو قول ابن عباس.
و روى نافع عن ابن عمر قال قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم):
یمحو اللَّه ما یشاء و یثبت الّا الشّقاء و السّعادة و الحیاة و الموت.
عکرمه روایت کند از ابن عباس که گفت هما کتابان:
کتاب سوى امّ الکتاب یمحو اللَّه منه ما یشاء و یثبت، و عنده امّ الکتاب الّذى لا یغیّر منه شیء و لا یبدّل.
و عن على بن ابى طلحة عن ابن عباس قال المراد به المنسوخ و النّاسخ، «یَمْحُوا اللَّهُ» یعنى یبدل اللَّه من القرآن،
«ما یَشاءُ» فینسخه و یثبت ما یشاء فلا یبدله،
«وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْکِتابِ» اى جملة ذلك و عنده فى امّ الکتاب النّاسخ و المنسوخ.
کلبى گفت: محو آنست که فریشتگان حفظه هر روز پنج شنبه جریده اعمال و اقوال بندگان بر اللَّه تعالى عرضه کنند، و کردار و گفتار ایشان، رمزات و لحظات ایشان، همه نبشته هر چه در آن ثواب و عقاب نبود چنانك: بنده بسر زبان فرا گوید که اکلت و شربت، دخلت و خرجت، وى در آن راست گوى بود و در آن هیچ ثواب و عقاب نبود، آن همه محو کنند از دیوان وى و آنچ در آن ثواب و عقاب بود اثبات کنند.
عکرمه گفت:

- محو آنست که چون بنده عاصى توبه کند ربّ العزّه آن معاصى از دیوان وى بر گیرد
- و اثبات آنست که بجاى آن معاصى حسنات نهد چنانك گفت: «فَأُوْلئِكَ یُبَدِّلُ اللَّهُ سَیِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ»

و گفته‌اند یمحو اللّه ما یشاء من الباطل و یثبت ما یشاء من الحقّ همانست که جای دیگر گفت: «جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ الْباطِلُ».
امیر المؤمنین علی (علیه السلام) گفت
- یمحو اللّه ما یشاء من القرون كقوله: «وَ كَمْ أَهْلَكْنا قَبْلَهُمْ مِنْ قَرْنٍ»
    - و یثبت ما یشاء من القرون كقوله: «ثُمَّ أَنْشَأْنا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْناً آخَرِينَ».

(یعني)
- قومی جهانداران ازین جهان می‌برد آن محو است،
- دیگران بجای ایشان می نشاند آن اثبات است، همانست كه پدران می‌روند و پسران بجای ایشان می نشینند.

محمد بن كعب القرظی همین گفت: اذا ولد الانسان اثبت اجله و رزقه و اذا مات محی اجله و رزقه.
سدّی گفت: یمحو اللّه ما یشاء یعني القمر و یثبت یعنی الشمس بيانه فی قوله تعالی: «فَمَحَوْنا آيَةَ اللَّيْلِ وَ جَعَلْنا آيَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً».
و گفته‌اند محو و اثبات فناء دنیاست و بقاء عقبی كقوله: «ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ».
و قيل یمحو ما یشاء من اعضاء الاموات فی قبورهم و ابشارهم و شعورهم و یثبت الارواح فلا تغیرها عن حالها حتّی یردّها الی النّفوس.
و قيل یمحو اللّه ما یشاء و یثبت یعنی: «يَمْحَقُ اللَّهُ الرِّبا وَ يُرْبِي الصَّدَقاتِ»

و گفته‌اند این محو و اثبات را روزی و وقتی معین نام زد نیست كه ربّ العزّه می‌گوید: «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» یعنی محوا و اثباتا.
قومی گفتند روز پنج شنبه است چنانك بیان كردیم در اقوال،
قومی گفتند دهم ماه رجب است،
قومی گفتند شب قدر است یعنی لیلة التقدیر
و درست آنست كه مصطفی (صلي الله علیه وسلم) گفت بروایت ابو الدرداء و جماعتی صحابه و خبر در صحیح است، قال رسول اللّه (صلي الله علیه وسلم): ینزل اللّه تعالی فی آخر ثلث ساعات یبقین من اللّیل فیفتح الذكر فی السّاعة الاولی الّذی لا یراه احد غیره فیمحو ما یشاء و یثبت،

ثمّ ینزل فی السّاعة الثّانیة الی جنّة عدن و هی داره التي لم ترها غیره و لم یخطر علی قلب بشر و هی مسکنه لا یسکنها من بنی آدم غیر ثلاثة: النبیین و الصدّیقین و الشّهداء، ثمّ یقول طوبی لمن دخلك
ثمّ ینزل فی السّاعة الثّالثة الی السّماء الدّنیا بروحه و ملائکته فتنتفض فیقول قومی بعزّتی فیطلع الی عباده یقول الا هل من مستغفر یستغفرنی فاغفر له، الا هل من سائل یسئلنی فاعطیه، الا هل من داع یدعونی فاجیبه حتّی یکون صلاة الفجر
و لذلك یقول اللَّه عزّ و جلّ: «وَ قُرْآنَ الْفَجْرِ إِنَّ قُرْآنَ الْفَجْرِ كانَ مَشْهُوداً» یشهده اللَّه و ملائکة اللّیل و ملائکة النّهار،
«وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتابِ» یعنی اللوح المحفوظ و هو اصل کلّ کتاب فیه ما خلق و ما لم یخلق.
و عن عطاء عن ابن عباس قال: انّ اللَّه تعالی لوحا محفوظا مسیرة خمس مائة عام من درّة بیضاء لها دفتان من یاقوتة للّه فیه کلّ یوم ثلاثمائة و ستّون لحظة یمحو اللَّه ما یشاء و یثبت و عنده امّ الکتاب.
«وَ إِنْ ما نُرِيَنَّكَ» یعنی ان اریناك،
«بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ » من العذاب.
و قیل من اظهار دین الاسلام علی الدّین کلّه،
«أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ» قبل ان نریك ذلك فلیس علیك الّا البلاغ کفروا هم به او آمنوا ای لیس علیك الّا البلاغ کیف ما صارت حالهم،
«فَإِنَّما عَلَيْكَ الْبَلاغُ» یرید تبلیغ الرّسالة
«وَ عَلَيْنَا الْحِسابُ» المجازاة.
«أَ وَ لَمْ يَرَوْا» این آیت بیان تحقیق آن وعده است که ایشان را داد از عذاب دشمن و نصرت رسول و مؤمنان و اظهار دین اسلام بر دینها.
«أَ وَ لَمْ يَرَوْا» یعنی اهل مکّة،
«أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ» ای نفتح کلّ یوم للمسلمین شیئا فشیئا فننقص من بلاد الکفر و نزید فی بلاد الاسلام فینقص الکفّار و یزید المسلمون فکیف لا یعتبرن، نظیره قوله: «أَ فَلا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها أَ فَهُمُ الْغالِبُونَ». 21.44
عکرمه و مجاهد و ابن عباس گفتند: « اولم یرو انا نَنْقُصُها مِنْ

أَطْرافِها»13.41 آنست که هر چه در دنیا آباد است از آن شهر شهر و جای جای بروزگار خراب می‌شود و خلق می‌کاهد و از ثمار و نبات برکت می‌رود تا آن گه که در عالم خود يك گوشه آبادان نماند.
و در بعضی اخبار آورده‌اند که رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) جبرئيل را گفت بعد از من هيچ دانسته‌ای که ترا بزمين فرستند يا نه؟
گفت يا رسول اللَّه سه بار فرو آيم:

- يك بار فرود آيم و شفقت و مهربانی از دلها بر گيرم،
- ديگر بار فرو آيم و امانت و برکت از ميان خلق بردارم،
- سوم بار فرو آيم و قرآن از ميان خلق بآسمان باز برم.

و قيل هذه الآية و عد من اللَّه عزّ و جلّ بخراب الدّنيا و فناء اهلها، كقوله تعالى: «كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ»
و قال تعالى: «كُلُّ شَيْءٍ هالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ».
و قيل: «نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها» بموت العلماء و الفقهاء و فى ذلك ما روى ابو هريرة قال قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) فى قوله «نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها» قال ذهاب العلماء
و عن ابى الدّرداء قال قال رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم): خذوا العلم قبل ان يذهب،
قلنا فكيف يذهب العلم و القرآن بين اظهرنا قد اثبته اللَّه فى قلوبنا و اثبتناه فى مصاحفنا نقرأه و نقرئه ابنائنا، فغضب. ثمّ قال و هل ضلّت اليهود و النّصارى الا و التّوراة بين اظهرهم ذهاب العلم ذهاب العلماء.
و عن عبد اللَّه بن عمرو بن العاص قال سمعت رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) يقول انّ اللَّه لا يقبض العلم انتزاعا ينتزعه من النّاس و لكن يقبض العلم بقبض العلماء حتّى اذا لم يبق عالم اتّخذوا النّاس رؤسا جهّالا فسئلوا فافتوا بغير علم فضلوا و اضلّوا.
و عن ابى الدّرداء انّه قال يا اهل حمص ما لى ارى علماء كم يذهبون و جهالكم لا يتعلّمون و اراكم قد اقبلتم على ما تكفّل لكم و ضيّعتم ما وكّلتم به اعملوا قبل ان يرفع العلم فان رفع العلم بذهاب العلماء.
و قال على (عليه السلام): انّما مثل العلماء كمثل الاكفّ اذا قطعت كفّ لم تعد.

و قال ابن مسعود: موت العالم ثلمة فى الاسلام لا يسدها شىء ما اختلف اللّيل و النّهار.
و سئل سعيد بن جبير ما علامة هلاك النّاس؟
قال: هلاك علمائهم.
«وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ» التّعقيب ردّ الحكم بعد فصله أي لا احد يتّبع ما حكم فيغيّره، و المعنى لا ناقض لحكمه و لا رادّ لقضائه و امره و لا مغيّر لارادته، «
وَ هُوَ سَرِيعُ الْحِسابِ» حسابه لاعمالهم اسرع من لمح البصر لا يشغله محاسبة احدهم عن محاسبة الآخرين لا يحتاج الى تأمّل و تفكّر و عقد باليد.
و قيل: «سَرِيعُ الْحِسابِ» سريع الجزاء.
«وَ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ» يعنى كفّار الامم الحالية كفروا و مكروا بانبيائهم و احتالوا فى ابطال دين اللَّه، و المكر ارادة المكروه فى خفية ميگويد پيش از مشركان مكّه كافران بودند كه با پيغامبران خويش مكر ساختند و در ابطال دين حق ساز بد نهانى بر دست گرفتند، چنانك اين مشركان با تو ساز بد مى‌سازند، آن گه گفت: «فَلِلَّهِ الْمَكْرُ جَمِيعاً» اى المكر المؤثّر مكره، اى محمد مكر كه تأثير كند مكر خداى است كه اسباب مكر همه بيد خداى تعالى است، فبيده الخير و الشر و النّفع و الضرّ فلا يضرّ مكر احد احدا الّا من اراد اللَّه ضرّه.
و فى الخبر عن ابن عباس قال كان النّبي (صلي الله عليه وسلم) يدعو بهذا الدّعاء: «رب اعنى و لا تعن على و انصرنى و لا تنصر على و امكر لى و لا تمكر على».
و قيل المكر من اللَّه سبحانه التّدبير بالحق،

- مكر چون اضافت با حق جلّ جلاله كنند از تراجع پاك بود و مكر مخلوق نه،
- همچنين تعجب اضافت با حق كنند و از استنكار پاك بود و تعجب مخلوق نه،
- و صبر حق از عجز پاك بود و صبر مخلوق نه،
- و غضب حق از ضجر پاك بود و غضب مخلوق نه،

- هم نامی هست اما هم صفتی نیست، که چون وی جلّ جلاله هیچ کس و هیچیز نیست

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»،

«يَعْلَمُ ما تَكْسِبُ كُلُّ نَفْسٍ» لا يخفى عليه مكرهم فيجازيهم عليه،

«و سيعلم الكافر» بلفظ الواحد قرأه ابن كثير و ابو عمرو و هو ابليس يعلم جواب قوله: «أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ» و قرأ الباقون بلفظ الجمع «سَيَعْلَمُ الْكُفَّارُ» و هم قريش حين قالت «أَيُّ الْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَقاماً وَ أَحْسَنُ نَدِيًّا»،

«لِمَنْ عُقْبَى الدَّارِ» هذه اللام تدلّ على العاقبة المحمودة كما انّ على تدلّ على المذمومة و هذا وعيد الكفّار اى سيعلمون اذا قدموا على ربّهم لمن العاقبة المحمودة لهم ام للمسلمين.

«وَ يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا»، این کعب اشرف است و اصحاب وی ازین سران جهودان که نبوّت مصطفی را منکر بودند و می‌گفتند: «لَسْتَ مُرْسَلًا»

و عن ابن عباس قال قدم على رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) اسقف من اليمن فقال له رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) هل تجدنى فى الانجيل رسولا؟ قال لا، فانزل اللَّه تعالى: «قُلْ كَفى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ» انّى رسوله اليكم، و شهيدا منصوب على التمييز،

و قيل على الحال،

و قيل الشهيد فى هذا الموضع بمعنى الحكم سوغ ذلك و اجازه: انّ الحكومات لا تقوم الّا بالشهادات، «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ» هو عبد اللَّه بن سلام و سلمان و تميم الدّارى و من آمن من اهل الكتابين التّوراة و الانجيل.

گفته‌اند که اللَّه تعالى در قرآن چهار جاى عبد اللَّه سلام را ستوده و كرامت و نواخت بر وى نهاده، امام اهل تورات بود در شام چون خبر بعثت مصطفى (صلي الله عليه وسلم) شنيد برخاست و قصد مدينه كرد، و در تورات نعت و صفت مصطفى (صلي الله عليه وسلم) نيك شناخته بود و دانسته، بيامد تا از وى مسائل پرسد و خبر عيان گردد و علم اليقين بنبوّت و رسالت وى حاصل شود، و در راه كه مى‌آمد كاروانى ديد از مسلمانان كه سوى شام مى‌شدند، يكى از ياران رسول اين آيت مى‌خواند: «يا أَيُّهَا

الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتابَ آمِنُوا بِما نَزَّلْنا مُصَدِّقاً لِما مَعَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ وُجُوهاً» آن خواندن در وى اثر كرد و او را در صحّت نبوّت مصطفى (صلي الله عليه وسلم) يقين افزود و دست بروى خود مى‌برد كه مبادا كه روى من مسخ كنند ايمان بوى نياورده، چون بمدينه آمد نزديك رسول خدا، از وى مسئله ها پرسيد، چنانك در اخبار بيارند گويند چهل مسئله پرسيد و گويند كه هزار مسئله پرسيد و رسول خدا (صلي الله عليه وسلم) همه از وحى جواب ميداد. آن گه مسلمان شد و گفت يا رسول اللَّه قومى از پى من مى‌آيند چون در رسند ايشان را باسلام دعوت كن تا مگر ايشان نيز مسلمان شوند، چون آن قوم بيامدند رسول خدا عبد اللَّه سلام را در خانه‌اى بنشاند و ايشان را پرسيد كه در عبد اللَّه چه گوئيد؟ ايشان بر وى ثناها كردند و نيكوئيها گفتند كه: امامنا و سيدنا و اعلم من بقى على وجه الارض بالتّورية، عبد اللَّه از خانه بيرون آمد و گفت اى قوم بدانيد كه آنچ در تورات خوانده‌ايم و دانسته از نعت و صفت پيغامبر آخر الزّمان، همه صفت و نعت محمّدست و بدرستى و راستى كه پيغامبر است و من كه عبد اللَّه ام بنبوّت و رسالت وى گواهى ميدهم: اشهد انّ لا اله الّا اللَّه و اشهد انّ محمّدا رسول اللَّه، ايشان همه برميدند و سخن در حق وى باز گردانيدند و ناسزا گفتند كه: هو سفيهنا و شرّنا، پس ربّ العالمين در مقابل آن جفاهاى ايشان بر وى ثنا گفت و او را بستود و آيتها در قرآن بشأن وى فرو فرستاد يكى اينست كه: «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ» يعنى عبد اللَّه بن سلام. و قيل هو على بن ابى طالب ((عليه السلام). و قيل هو اللَّه عزّ و جلّ و تقديره كفى باللّه الّذى عنده علم الكتاب، شهيدا بينى و بينكم، و دليله قراءة من قرأ «وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتابِ» و باين قراءت معنى آنست كه ميان من و شما داور و گواه اللَّه تعالى است، خداوندى كه از نزديك اوست علم دين و قرآن.

**النوبة الثالثة**

قوله تعالى: «يَمْحُوا اللَّهُ ما يَشاءُ وَ يُثْبِتُ» بدانك شاه راه دين حق سه چيزست: اسلام و سنّت و اخلاص. در اسلام خائف باش و در سنت راجى و در اخلاص محبّ، اسلام از خوف چاره نيست و سنّت بى رجا نيست و اخلاص جز مايه محبّ نيست، خائف را گويند مى‌ترس، راجى

را گویند همی‌جوی، محبّ را گویند همی‌سوز، تا هنگامی آید که خائف را خطاب این بود که لا تخف مترس که روز ترس بسر آمد، و راجی را گویند لا تحزن اندوه مدار که امیدت بر آمد و درخت شادی ببرآمد، و محبّ را گویند ابشر شاد باش که شب هجر بپایان رسید و صبح وصل برآمد، این هر یکی را در عالم روش خویش محو و اثباتست، از دل خائف ریا می‌سترد و یقین می‌نهد، بخل می‌سترد جود می‌نهد، شره می‌سترد قناعت می‌نهد، حسد می سترد شفقت می‌نهد، بدعت می‌سترد سنّت می‌نهد، بم می‌سترد امن می‌نهد. از دل راجی اختیار می‌سترد تسلیم می‌نهد، تفرقت می‌سترد جمع می‌نهد، سرگردانی بنده می‌سترد نور سبق می‌نهد. از دل محبّ رسوم انسانیّت می‌سترد شواهد حقیقت می‌نهد، یمحو النّعوت الانسانیّة و یثبت النّعوت الرّبّانیة، یمحو شواهد کم و یثبت شاهده، از شاهد بنده می‌کاهد و از شاهد خود می‌فزاید تا چنانك باوّل خود بود بآخر هم خود باشد.
پیر طریقت ازینجا گفت: الهی جلال عزّت تو جای اشارت نگذاشت، محو و اثبات تو راه اضافت برداشت، تا گم گشت، هر چه رهی در دست داشت، الهی زان تو می‌فزود و زان رهی می‌کاست تا آخر همان ماند که اوّل بود راست.

محنت همه در نهاد آب و گل ماست     پیش از دل و گل چه بود آن حاصل ماست

و یقال یمحو العارفین بکشف جلاله و یثبتهم بلطف جماله فبکشف الجلال انخنست العقول فطاحت و بلطف الجمال طربت الارواح فارتاحت. اوّل بنده را در بحر کشف جلال بموج دهشت غرق کند تا در غلبه انس از خود رها شود بحالی که تن صبر بر نتابد و دل با عقل نپردازد و نظر تمییز را نپاید، بسان مستان بوادی دهشت سر در نهد عطشان و حیران گهی گریان و گه خندان، نه فراغتی که دل رمیده باز جوید، نه مساعدی که بخت خویش با وی باز گوید:

فرید عن الخلّان فی کل بلدة     اذا عظم المطلوب قل المساعد

همی‌گوید بزبان انکسار بنعت افتقار: الهی این سوز ما امروز درد آمیزست، نه طاقت بسر بردن و نه جای گریزست، الهی این چه تیغ است

که چنین تیز است، نه جای آرام و نه روی پرهیزست، کریما منزل ما چنین دورست همراهان برگشتند که این کار غرورست، گر منزل ما سرورست این انتظار سورست و این محنت بر محنت نور علی نورست، باز بنظر لطف در میان جان بنده نگرد از آن سکر با صحو آید، آرمیده الطاف عنایت، افروخته نور مشاهدت، از خود باز رسته و دنیا و آخرت از پیش وی برخاسته، بنسیم انس زنده و یادگار ازلی دیده و شادی جاودان یافته، میگوید الهی گاه از تو می‌گفتم و گاه می‌نیوشیدم، میان جرم خود و لطف تو می‌اندیشیدم، کشیدم آنچ کشیدم، همه نوش گشت چون آوای قبول شنیدم.
«أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها» بزبان اهل اشارت و بر ذوق ارباب معرفت تفسیر این آیت در آن خبرست که مصطفی (صلي الله علیه وسلم) گفت: «بدلاء امتی اربعون رجلا اثنان و عشرون بالشام و ثمانية عشر بالعراق کلما مات منهم واحد ابدل مکانه آخر فاذا جاء الامر قبضوا».
اصلی عظیم است این خبر در علوم حقایق و تمکین ارباب معارف و ما شرح آن در کتاب اربعین مستوفی گفته‌ایم، کسی که این بیان خواهد از آنجا طلب کند، «وَ اللَّهُ يَحْكُمُ لا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ» لا رادّ لقضائه و لا ناقض لامره، خداوندیست کارگزار، راست کار، پاك داد، نیکو نهاد، کارها پرداخته بحکمت خود، بنیادها ساخته بعلم خود، حکمها رانده بخواست خود، هر کسی را قسمتی رفته و هر یکی را بر کاری داشته، چون می‌دانی که بر وی اعتراض نیست و از حکم وی اعراض نیست بهر چه پیش آید رضا ده که جز ازین روی نیست، در راه دین منزلی بزرگوار تر از رضا دادن بحکم وی نیست و یافت کرامت قربت را و سیلتی تمامتر از رضا نیست.
حسن بصری روزی بر رابعه عدویه در آمد و آن سیّده عصر خویش عقد نماز بسته بود، گفت ساعتی بنشستم بر سجاده نماز وی، نگه کردم در دیده راست وی خاری شکسته دیدم و قطره‌های خون بر رخان وی روان گشته و بسجده گاه وی رسیده، چون از عقد نماز فارغ گشت گفتم این چه حالست؟ خار در دیده شکسته و جای نماز بخون چشم رنگین گشته، گفت

ای حسن بعزّت آن خدای که این بیچاره را بعزّ اسلام عزیز کرد که مرا ازین حال خبر نیست، ای حسن دلم این ساعت بر صفتی بود که اگر ممکن شود که هر محنتی و عقوبتی که در هفت طبقه دوزخ است میلی سازند و در دیده راستم کشند اگر دیده چپم خبر یابد دست فرو کنم و دیده از بن بر کنم.

**بحقّ تو، بحق مهر تو، بصحبت تو**
**که دیده بر کنم ار دیده در رضای تو نیست**
**ترا خوش است که هر کس ترا بجای منست**
**مرا بتر که مرا هیچ کس بجای تو نیست**

و الحمد للّٰه ربّ العالمین و العاقبة للمتّقین.

*786*

This page was prepared by Muhammad Umar Chand for the convenience and benefit of community readers, students and research scholars before and on 16 September 2021